



همشِنَوِی

۲

دانش هنجار ساز

و خرد هنجار سنج

سید عباس حسینی داورانی

مخالفان دموکراسی

سید مرتضی سید حسینی

انقلاب اخلاقی

راهی برای رهایی

بهمن ابراهیمی

راه کارهای سعدی

در پاسخ به بحران زمانه

سجاد گلزار

تیول داری و

حامی پروری

محسن جلال پور

بحران آب،

کشاورزی و صنعت

در گفت و گوبا

محمد درویشی

“به آینده امیدوارم”





اندیشه ورزی در افق جامعه گفت و گویی و خردگرا

ماهنامه عمومی جامعه شناسی سیاسی ایران

سال نخست، شماره دوم، ۲۵ مردادماه ۱۴۰۳

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: سید عباس حسینی داورانی

سردبیر: سید مرتضی سید حسینی

دبیر تحریریه: بهمن ابراهیمی

طراح لوگو: سید امیر مرعشی

صفحه آرا: سامیه تقی زاده

نشانی: کرمان، خیابان باقدردت غربی،

کوچه نگین، فرعی دوم، پلاک ۱۰۰، طبقه دوم

تلفن: ۰۳۴۳۳۲۴۱۱۲۸

نشانی تارنما: www.hamshenavai.ir

شناسه فضای مجازی: @hamshenavi_ir

آنچه می خوانید:

«دانش هنجارساز» و «خرد هنجارسنج»: دو انگاره فرهنگ رسمی و غیر رسمی / ۳

انقلاب اخلاقی، راهی برای رهایی / ۹

به آینده امیدوارم، گفت و گوی همشنوی با محمد درویش / ۱۱

افلاطون و ارسطو، مخالفان دموکراسی / ۲۲

راه کارهای سعدی در پاسخ به بحران زمانه / ۲۳

تیولداری و حامی پروری / ۳۲

سلطه تلویزیون / ۳۴

«دانش هنجارساز» و «خرد هنجارسنج»

دوانگاره فرهنگ رسمی و غیررسمی

سید عباس حسینی داورانی

دکترای جامعه شناسی سیاسی



جامعه ایرانی، جامعه دوگانه‌ها و دوانگاره‌هاست. جامعه‌ای تقابلی که از گذشته تا به امروز با هر تغییر سیاسی و اجتماعی بازتولید و با شدت بیشتری بر حیات خود ادامه داده است. سلطان و شبان، ارباب و رعیت، سنتی و متجدد، متحجر و روشنفکر، دربار و مردم، انقلابی و ضدانقلابی، حق و باطل، خودی و دیگری، حزب‌اللهی و سوسول، حوزه و دانشگاه، محجبه و بی‌حجاب، دوست و دشمن، راستی و چپی و بسیاری دیگر از مفاهیمی که روزانه در جامعه با آن‌ها سروکار داریم، حاکی از الگوی تقابلی در زیست سیاست ایرانیان است: تقابل «دانش هنجارساز» و «خرد هنجارسنج». الگویی که همواره یک سر آن حاکمان و ارزش‌های آنان است که هنجار سازند و برچسب «رسمی» دارند و سر دیگر آن جمعیتی باید به آن‌ها گردن نهند و یا اینکه باخرد هنجارسنج آن‌ها را پیش از پذیرش ارزیابی می‌کنند و یا ارزش‌های خود را - که غیررسمی‌اش می‌خوانند- به‌عنوان هنجار پیش می‌برند.

فرهنگ «هنجارساز» و «هنجارسنج» تقابل و تعارضی است میان حاکم و جمعیت. این تعارض خاص جامعه ایران نیست و بر مبنای سنت فوکویی باید آن را ریشه در مدرنیته غربی بدانیم که «حیات غیررسمی» در «محاسبات رسمی» ادغام می‌شود و «زیست-سیاست» را شکل می‌دهد. در این وضعیت «غیررسمی» هستی‌اش -یا آنچه آگامبن Zoe می‌خواند- زیر سوال می‌رود و از خود چیزی اجازه بروز ندارد. بلکه همه چیزش ناشی از خطکشی است که «هنجارسازها» اندازه‌گیری کرده‌اند. یک ابژه تمام عیار.

اما این وضعیت و «حکمرانی امر رسمی» که در واقع، هم مبنای پیدایش و هم مبنای نقد فوکویی جامعه مدرن است، همواره در تاریخ وجود داشته اما به واسطه مواردی از جمله گسترش جمعیت، هم بر شدت ایجابی آن و هم بر شدت سلبی آن افزوده شده و اهمیت واریسی و تحلیل تشدید بین «فرهنگ رسمی» و «فرهنگ غیررسمی» را دوچندان کرده است.

در این تحلیل احتمالا سه پرسش پیش روی ما قرار می‌گیرد. نخست آنکه منشا تشدید این تقابل کجاست؟ اساسا این تقابل را باید پذیرفت یا برای پرکردن آن باید تلاش کرد؟ سوم آنکه چه باید کرد؟

جامعه ایرانی، جامعه دوگانه‌ها و

دوانگاره‌هاست. جامعه‌ای تقابلی

که از گذشته تا به امروز با هر

تغییر سیاسی و اجتماعی

بازتولید و با شدت بیشتری بر

حیات خود ادامه داده است.

۱) منشا تشدید این تقابل را باید در افزایش جمعیت، رشد تکنولوژی، رشد رسانه‌ها، رشد سطح آگاهی و سواد، افزایش بیگانگی سیاسی، تنوع منابع جامعه‌پذیری و به تبع آن جامعه‌پذیری چندگانه دانست. عوامل یاد شده وضعیتی را فراهم می‌کنند، که افزایش تقابل میان «رسمی» و «غیررسمی» یک حکم قطعی و البته جهانی است. در واقع در دوره کنونی ما با تقابل میان رسمی و غیررسمی و فرض انگاشتن آن روبرو نیستیم، بلکه دلایل گفته شده، ما را با

تقابل‌ها و فرض شکنی‌ها روبرو کرده است. این به آن معناست که فی‌المثل در گذشته ما با یک گفتمان «ارباب» و یک گفتمان «رعیت» روبرو بودیم. تقریبا در همه جا، این گفتمان‌ها دارای نظام‌های رفتاری و الگوهای هنجاری یکسانی بودند. علاوه بر این حکمی پذیرفته شده و هنجاری خدشه ناپذیر بود. یک فرض مسلم و سنتی الهی، یک زیست‌سیاست کامل. اما رفته‌رفته با رشد جمعیت و آگاهی، حاملان «امرغیررسمی» متعدد و چندگانه شدند و «گفتمان غیررسمی» تبدیل به «گفتمان‌های غیررسمی» شد. حتی افراد برای خود این حق را دارا شدند که خود و خرد خود را مبنای سنجش هنجار بدانند، اعتراض کنند و سبک جدیدی را پیش ببرند که نه با فرهنگ رسمی بلکه با فرهنگ غیررسمی خانواده، طایفه، همسایه و دوست خود نیز متفاوت باشد. در این وضعیت حتی گفتمان «هنجارساز» نیز یگانه به شمار نمی‌رود و به واسطه افزایش مسائل و «دگرگون‌کننده‌ها»، آن‌ها نیز در حال تغییرند و گاه تقابل‌های گفتمانی نیز به طور همزمان بین کارگزاران و یا بخش‌های حکومتی و سازمانی پیدا می‌شود و همین چندگانگی‌های رسمی و چندگانگی‌های غیررسمی، شکاف میان رسمی و غیررسمی را عمیق‌تر می‌کند. «به چه سازی برقصیم» ضرب‌المثلی است که برای این وضعیت مصداق دارد. هیچ انطباقی را نمی‌توان بین این همه تعدد گفتمانی در نظر گرفت. بی‌هویتی، بیگانگی و آنومی که نتایج این وضعیتند می‌تواند آن تقابل و ستیز گفتمانی را نیز شدت بخشد.

فرایند جامعه‌پذیری چندگانه به ویژه در کشور ما نمونه‌ای روشن از ژرفایش و گسترش «به چه سازی برقصیم» است. زمان را نه آنچنان دور، بلکه کافیسست به دهه‌های ۶۰ و ۷۰ به عقب برگردانیم. «فرهنگ رسمی هنجارساز» در موقعیتی هژمونیک قرار داشت. به ویژه آنکه بن‌مایه این هژمونی، «فرهنگ غیررسمی» پیش از انقلاب ۵۷ بود. تفوق «گفتمان

رفته‌رفته با رشد جمعیت و

آگاهی، حاملان «امر

غیررسمی» متعدد و چندگانه

شدند و «گفتمان غیررسمی»

تبدیل به «گفتمان‌های

غیررسمی» شد. افراد برای

خود این حق را دارا شدند که

خرد خود را مبنای سنجش

هنجار بدانند. اعتراض کنند و

سبک جدیدی را پیش ببرند

غیررسمی اسلامی و انقلابی» دهه ۴۰ و ۵۰ در تقابل با «گفتمان رسمی پهلوی»، چرخشی بود که «فرهنگ هنجارسنج» را در موقعیت «فرهنگ هنجارساز» قرار داد و تقریباً تا بیش از یک دهه تقابل و ستیز گفتمانی میان آن دو به چشم نمی‌آمد، زیرا از بنیاد تمایزی چشمگیر میانشان نبود و عمدتاً پیرامون یک دال، مفصل‌بندی شده بودند. حاکمان، رسانه، تلویزیون، سینما، مدرسه، دانشگاه، معلم، خانواده، تولیدات فرهنگی و هنری به ویژه کتاب عموماً فرهنگی یگانه را در مرکز جامعه‌پذیری خود داشتند. جامعه عمدتاً تک صدایی بود. بین خانواده و مدرسه دوجوری و چندجوری تربیتی نبود. رسانه‌ها در انحصار هنجارسازها

بودند. ممیزی و سانسور، با قدرت همه چیز را خط‌کشی می‌کرد و این امری عادی و پذیرفته شده بود. دانشگاه‌ها و مدارس از فرهنگی غیر از «فرهنگ غیررسمی رسمی شده» پالوده شده بودند. به این ترتیب جامعه‌پذیری کم و بیش یگانه‌ای رخ‌نمایی می‌کرد. میان جامعه‌پذیری نخستین و پسین انشقاقی نبود. اما با گسترش فناوری، وسعت آگاهی، بی‌قوتی انحصار رسانه‌ای، شکل‌گیری گفتمان‌های رسمی، «تطبیق‌نگری» جامعه، توسعه چندگانگی‌های غیررسمی و فرورفتن هژمونی هنجارساز، رفته‌رفته نه تنها میان جامعه‌پذیری نخستین و پسین انشقاق ایجاد شد، بلکه جامعه‌پذیری چندگانه، خود را در جامعه نشان داد. حاکمان، مدارس، خانواده، رسانه‌ها، معلم‌ها، سینما و تلویزیون و نهادهای دینی متناقض شدند. نسل جدید در این موقعیت قرار گرفت که به ساز کدام نهاد برقصد؟ فی‌المثل کودک یا نوجوان خود را در برابر بی‌اعتنایی خانواده نسبت به سبک دینداری پنداشتند، اما در مدرسه در برابر روش دین‌داری ویژه‌ای قرار گرفتند که در کلام دبیر و مدیر و کتاب دینی نمایان بود. اما عصر هنگام و پس از خوانش کتاب دینی مدرسه، خود را در برابر تفسیری دیگر از دینداری در فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیون دیدند، شب هنگام سبکی ضددینی را در ماهواره نظاره کردند، و در نهایت گروه همسالانش نیز راوی‌تی متفاوت از همه را در نگاه او قرار می‌داد. در این وضعیت نوجوان در تحیر میان گزینش نوع رقص بود، ضمن آنکه مجهز به خردی شده بود که می‌توانست همه آن‌ها را هنجارسنجی نماید، رد کند، نقد کند، یکی را بپذیرد یا ملغمه‌ای از آن‌ها را در خود نهادینه سازد. در حقیقت تنوع و انشقاق میان منابع جامعه‌پذیری، تقابل بین فرهنگ رسمی و غیررسمی را ژرفا بخشیده و سبب ساز ماندگاری آن شده است.

تنوع و انشقاق میان منابع

جامعه‌پذیری، تقابل بین

فرهنگ رسمی و غیررسمی

را ژرفا بخشیده و سبب ساز

ماندگاری آن شده است.

نمونه دیگر را می‌توان در سیاست‌های کلی جمعیت جست. «رضا مقصودی» در سال ۱۳۹۶ در فیلم سینمایی «خجالت نکش» یک تصویرسازی ملموسی از «به چه سازی برقصیم» در حوزه سیاست‌های جمعیت خلق کرد. «قنبر» یک مرد روستایی در حالی که در در پیکان وانت خود رانندگی می‌کرد، در خبر صدای جمهوری اسلامی ایران شنید که «قانون تنظیم خانواده»

به منظور جلوگیری از رشد ناموزون جمعیت به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید. قنبر که شهروندی هنجارمند و مسئولیت‌پذیر بود با شنیدن تصویب این قانون، با یک جراحی، جلو فرزندآوری خود را گرفت. او در توجیه عمل خود و پاسخ به همسرش می‌گوید: «بچه بیاوریم و مملکت را دچار بحران و بدبختی بکنیم که چه بشود؟ خدا را خوش نمی‌آید». و وقتی همسرش با او برخورد می‌کند، می‌گوید: «یک کم به فکر مملکت باش». زمان ۲۰ سال گذشت و بچه‌های قنبر بزرگ شدند و ازدواج کردند. و باز در همان ماشین پیکان وانت خود که به اخبار گوش می‌داد سخنان محمود احمدی نژاد را شنید که می‌گفت: «اجرای شعار دو بچه کفایت به این معناست که ۴۰ سال بعد نامی از ملت ایران باقی نماند... کسی نمی‌تواند مردم را وادار به چیزی کند... مردم می‌خواهند بچه‌دار شوند... ما می‌توانیم» قنبر با شنیدن این حرف، مجدد هنجارمندی و مسئولیت‌پذیری خود را به رخ بیننده کشید و به همسرش می‌گوید: «ما اشتباه کردیم که خودمان را جراحی کردیم». او در پاسخ به «ما می‌توانیم رئیس جمهور» به پزشک مراجعه می‌کند و با عملی دیگر محدودیتی که خود ایجاد کرده بود را برمی‌دارد و در سن پیری و در پاسخ به درخواست مسئولین بچه‌دار می‌شود.

در واقع سال‌های ۵۵ تا ۶۵ نقاط اوج افزایش جمعیت در ایران است. پس از انقلاب به واسطه منویات رهبر کبیر و فضای خاص آن دوره به‌ویژه جنگ تحمیلی، هنجار سازها بر افزایش جمعیت تاکید کردند. اما از سال ۶۸ هنجارسازها، سازی دیگر برای رقص فرزندآوری کوک کردند و چرخش هنجاری به سوی کنترل و کاهش نرخ موالید حرکت کرد که با موفقیت چشمگیری نیز روبرو شد. اما از سال ۸۹ این سیاست دوباره تغییر کرد و افزایش فرزندآوری در مرکز سیاست جمعیتی هنجارساز قرار گرفت که با گذشت ۱۲ سال و با تبلیغات و تشویق‌های گوناگون چون وام، اعطای زمین، خرید بدون قرعه کشی خودرو هنوز به نتیجه‌ای ملموس نرسیده و بلکه در سال ۱۴۰۱ با پایین‌ترین رشد روبرو شد.

این بی‌توجهی، حاکی از عمیق‌تر شدن تقابل بین رسمی و غیررسمی است. زیرا امروزه حاملان «غیررسمی» متفاوت از گذشته می‌اندیشند، مسلط به هنجارسنجی شده‌اند و مبنای تصمیمشان، «دانش» خودشان است و نه به مانند قنبر فیلم خجالت نکش، مطیع آن چیزی‌اند که فرهنگ رسمی امر کرده است. درحالی که فرهنگ رسمی فرزند می‌خواهد، اما

شرایط و امکانات آن را به درستی فراهم نمی‌کند و «غیررسمی» آن را با وضعیت اشتغال، درآمد، کیفیت تربیت و اصل تصمیم به ازدواج می‌سنجد.

«رضا مقصودی» در سال

۱۳۹۶ در فیلم سینمایی

«خجالت نکش» یک

تصویرسازی ملموسی از

«به چه سازی برقصیم» در

حوزه سیاست‌های جمعیت

خلق کرد.

طنز تلخ این مسئله آن است که عمدتاً نهادها و تصمیمات فرهنگ رسمی، خود عاملی برای تعمیق تقابل هستند. فرهنگ رسمی چیزی را می‌بیند که فرهنگ غیررسمی هیچ توجهی به آن ندارد و فرهنگ غیررسمی چیزهایی را برای خود مهم می‌پندارد و در مرکز سنجش خود قرار می‌دهد که فرهنگ رسمی یا مانع آن است و یا به آن توجهی ندارد. بر این اساس، هسته پارادایمیک دو فرهنگ، در تقابل گفتمانی قرار دارند و طبیعی است که این ستیز، آن را تشدید کند.

۲) اساساً این که آیا باید در وجه ایجابی، قائل به دوانگاره رسمی و غیررسمی باشیم و یا اینکه نگاهی سلبی به آن داشته باشیم که تحلیل‌ها مبنی بر پر کردن آن شکاف پیش برود، جای بحث و تامل فراوان است و بسته به این است که از چه زاویه‌ای به آن بنگریم. زاویه هنجارساز؟ یا زاویه هنجارسنج؟ زاویه رسمی طبیعتاً شکاف را نه تنها مثبت نمی‌داند بلکه آن را برنمی‌تابد و با دوگانه سازی‌های مختلف بر آن می‌تازد، و آن را با بی‌هنجاری، غرب-زدگی، دشمن‌انگاری، دهن‌کجی، ضد ارزشی، ضد میهنی در موقعیت سوژگی قرار می‌دهد. آن را دلیل انحراف‌ها و آسیب‌ها می‌داند که به اراده ملی، خواست عمومی و مشروعیت خود خدشه وارد می‌کند. حتی اگر ظاهراً تفاوت‌ها و چندفرهنگی را در جامعه بپذیرد، خود را محصور در چارچوبی کرده است که ورای آن را برابر با نیستی خود قلمداد می‌کند.

این وضعیت و این نگاه که بر افق رسمی جامعه ما حاکم است، ناشی از عدم تمایل به درک، فهم و پذیرش چیزی است که با آنچه او می‌خواهد و آنچه که سنجیده می‌شود، منافات دارد و همین عدم تمایل، شکاف را تعمیق بیشتری می‌دهد و احتمالاً راه را برای گسترش امر اعتراضی و علنی شدن تقابل رسمی و غیررسمی باز می‌کند. فرهنگ رسمی چون به خود ایمان دارد و نمی‌خواهد چیزی غیر از خود را ببیند و اساساً آن را مطرود می‌داند، در برابر «فرهنگ غیررسمی» که از اساس خود را رعیت نمی‌پندارد (حتی آنانکه با فرهنگ رسمی هم‌نوا هستند) دست به مقابله می‌زند، تا آنومی و وضعیت نابه‌سامان را به‌سامان کند. این مقابله در برابر حاملان فرهنگ غیررسمی که خرد خود را مبنای هنجارمندی امور می‌انگارد، حداقل از حیث روانی غیرقابل قبول می‌شود و پافشاری بیشتری بر موضع خود می‌کنند؛ نوعی لجاجت، که خروجی آن تعمیق تقابل است. «گشت ارشاد» نمونه‌ای بارز از این ادعاست.

هر چه باور حکومت بر
هنجارساز بودن فرهنگ
خود افزایش یابد، نمی-
تواند ظهور وجه تقابلی
خود را ببیند و باور کند
که در دوره کنونی
غیررسمی‌ها مجهز به
خرد هنجارسنج شده‌اند.

پس از اینکه مسئله حجاب - به هر دلیلی - وارد تقابل فرهنگ رسمی و غیررسمی شد، موضع‌گیری‌ها به منظور به سامانی وضعیت آغاز شد و گشت ارشاد یکی از این راهکارهای سخت بازگشت به هنجار شد. اگرچه این از همان ابتدا با نقد همراه بود، اما مواضع محکم حاملان رسمی مانند آن را تداوم بخشید. از ابتدای سال ۱۴۰۱ نشانه‌های بسیاری مبنی بر بحران‌زا بودن این عمل پیدا شد، اما بر طبق همان چارچوب گفتمانی، اصلاحی صورت نگرفت و شیوه به‌سامان‌کردن مسئله‌ای که یکی از نمادهای تقابل میان فرهنگ رسمی با بخشی از فرهنگ

غیررسمی به عنوان امری نابهنجار بود، موجب خیابانی شدن تقابل این دو فرهنگ شد. و اکنون نیز با پشت سر گذاشتن هزینه‌های بسیار پس از آشوب‌های پاییز ۱۴۰۱، هنوز در بر همان پاشنه می‌چرخد. در واقع «فرهنگ رسمی» وقتی خود را در موقعیتی هنجارساز ببیند و آن فرهنگ را در کانون ایدئولوژی خود مرزبندی کند، تقابلش با فرهنگ غیررسمی پرزورتر می‌شود و حتی شاید خود را نیز قربانی سازد و همین نگاه هست که اساساً مولد فرهنگ غیررسمی می‌شود. هر چه باور حکومت بر هنجارساز بودن فرهنگ خود افزایش یابد، نمی-تواند ظهور وجه تقابلی خود را ببیند و باور کند که در دوره کنونی غیررسمی‌ها مجهز به خرد هنجارسنج (دانش برآمده از جامعه‌پذیری چندگانه) شده‌اند. این می‌تواند حتی چرخه جایگزینی «فرهنگ غیررسمی» با «فرهنگ رسمی» را بازتولید و شتاب بخشد.

۳) چه باید کرد؟ آیا باید این تقابل را به عنوان امر واقع پذیرفت و اجازه دهیم دو دانش هنجارساز و هنجارسنج مسیر تقابلی خود را ادامه دهند؟ آیا باید بر مبنای «دانش هنجارساز» تقابل را آنچنان که آلن بدیو می‌گوید «امری مزید» بر امر واقع دانست و آن را کاهش داد؟ آیا باید بر مبنای «دانش هنجارسنج» تقابل را نتیجه «حذف ادغامی» زندگی طبیعی و وجود زیست‌سیاستی دانست که باید تقابل را تا سرحد تفوق گفتمانی «غیررسمی» پیش برد؟

پاسخ به این پرسش‌ها دشوار و مناقشه‌انگیز است. هر زاویه‌ای منطق خود را دارد و درستی‌ها و ناراستی‌های قابل توجهی در تحلیل خود به جا می‌گذارد. بدون پاسخ به این سوالات اما ادعایی را به واکنش به این تقابل طرح می‌کنیم، و آن این‌که «فرهنگ رسمی و غیررسمی» نباید خود را در موقعیت سوژگی قرار دهند و هنجارسازی و هنجارسنجی کنند. نباید تقابل دوگانگی را خلق و آن را بازتولید کنند و بجای تاکید بر دو فرهنگ، باید وجود فرهنگ‌ها را پذیرفت و بر مبنای «حکومت‌مندی» بایسته است تا حاکمان، حیات و بقای فرهنگ‌ها را تضمین کنند.

انقلاب اخلاقی، راهی برای رهایی

بهمن ابراهیمی

حقوقدان و پژوهشگر حقوق تجارت بین‌الملل



زیست اخلاقی نه یک آرمان صرف بشری و یک اتوپیای مجرد، که سنگ زیرین آسیای اجتماع انسانی و ارزش نخست و مشترک جوامع مدرن و سنتی است. نیاز انسان به اخلاق از سویی یک فعل برساختی و عرضی و از دیگر سو یک عنصر جوهری ست. اخلاق وقتی که «برابرنهاد» است جزئی از پیکره‌ی جوهری انسان است. این عنصر پیش از آنکه ویران سازد و پیش از آنکه بکشد نجات داده است. و آنجا که در «نهاد» است. به مثابه‌ی یک فرا گفتمان در مناسبات آدمی حکم می‌راند. و این فرا گفتمان در کنش‌های مفهومی هم‌ردیف هیچ گفتمان دیگری حتی گفتمان قانون، حقوق، دین، امر قدسی قرار نمی‌گیرد.

در بررسی ادوار تاریخی شاهد فراز و فرودها، ظهور و بروزها و پیدا و پنهان مسائل مختلفی هستیم. آن‌چه در تمام ادوار تاریخی جلب توجه می‌کند، پدیده جرم و گناه است. جرم‌انگاری، جرم‌زدایی و پیشگیری از جرم و گناه از موضوعات اساسی در حیات بشری است. انحراف، جرم و جنایت سابقه دیرینه در زندگی بشر دارد و پس از گذراندن دوره‌ها و مکاتب مختلف حقوقی و قضایی، امروزه اتخاذ تدابیر پیشگیرانه غیرکیفری کارآمدتر است.

باید توجه داشت کیفر بیش از آن‌که سودمند باشد زیان‌بار است و با توجه به هزینه‌های ذاتی، جرم‌انگاری هنگامی که محدودیت‌های قانونی به نقض مشروعیت‌های اخلاقی منجر شود این امر خود یک جرم اخلاقیست.

هر نوع چشم اندازی به جهان تنها بخشی از جهان را تحلیل می‌کند. امروز باید بجای جرم‌انگاری از یک مرکز واحد به بومی‌گری و تصمیم‌سازی محلی در پرتو جرم‌زدایی و ترمیم عدالت اهتمام ورزید.

برای پیشگیری از یک جرم و ناهنجاری ما باید بدانیم عوامل مشوق جرم چیست. چه بوده. چه فرصت‌هایی در دسترس بوده؟ چه عوامل و شرایطی فرد را وادار به ارتکاب جرم کرده است.

امروز باید بجای
جرم انگاری از يك مركز
واحد به بومی‌گری و
تصمیم‌سازی محلی در
پرتو جرم‌زدایی و ترمیم
عدالت اهتمام ورزید.

تنوع سرزمینی و فرهنگی مستلزم تنوع قانون‌گذاری است. چراکه مفاهیم اخلاق در گستره زمانی و مکانی در حال تغییرند. جهانی که پیکره‌اش در تنوع و به سرعت کشفیات و جهان دیگری را عرضه می‌کند. انسانی که در این بستر می‌بیند، می‌شنود و حضور دارد، غالباً تفسیر به رای می‌کند و قطعاً در صورت ناترازی و ناهماهنگی قانون زمان و زمانه خودش قربانی می‌شود. بنابراین اخلاق عامل اصلی ایجاد حقوق است و نیرویی پرتوان و زنده که کار ایجاد قواعد حقوقی را رهبری می‌کند و حتی صلاحیت دارد آن را بی‌اثر نماید.

اخلاق غالباً راهی‌ست برای قانونمند ساختن افراد در جوامع و عکس‌العملی نسبت به مشکل همکاری میان افراد یا گروه‌های رقیب و هدف آن فرونشاندن نزاع‌هایی است که ممکن است در ظروف اجتماعی رخ دهد. البته اعمال قدرت هم راهی‌ست برای داوری در مقابل تنازع، اما اخلاق با اعمال قدرت فرق دارد، اخلاق به اصول و قواعدی از عمل متمسک می‌شود که قانونی موجه به‌شمار می‌آید و با نوعی وجاهت و تایید وجاهت همراه است که بالقوه مورد قبول آحاد جامعه قرار دارد.

اگر قوانین موضوعه با واقعیت و اخلاقیات جامعه مطابقت نداشته باشد به همان نسبت روحیه قانون ستیزی بیشتر می‌شود. آفریدگار که عالم‌ترین و عادل‌ترین است در مواردی که عرف مبنای عقلانی داشته را تایید نموده و مبنای قانون‌گذاری خود گذاشته است. در آیه ۳۰ سوره روم آمده است: «انسان‌ها بر مبنای فطرت الهی و دین اسلام بر همین نظر به‌وجود آمده و به همین لحاظ باقی و همیشگی است»

فقدان اخلاق در نظام حاکم بر جامعه مردم را به قوانین ضد اخلاقی سوق می‌دهد و مخالفت جمعی را به دنبال خواهد داشت که می‌تواند خطر ساز باشد.

بند پنجم اصل ۱۵۶ قانون اساسی به اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمین اشاره دارد. اما در معنای وسیع‌تر اصلاح و پیشگیری، می‌توان با سازگاری اجتماعی مجرم، تغییر و تحول درونی او مطابق با نظام‌های اجتماعی پسندیده بیرونی، نهادینه شدن اخلاق در بین افراد جامعه و احیای آن در باطن مجرمین، از رواج قانون‌گریزی پیشگیری کرد.

کیفر بیش از آن که سودمند
باشد زیان‌بار است و با
توجه به هزینه‌های ذاتی،
جرم‌انگاری هنگامی که
محدودیت‌های قانونی به
نقض مشروعیت‌های
اخلاقی منجر شود این امر
خود يك جرم اخلاقیست.

به آینده امیدوارم

بحران آب، کشاورزی و صنعت در گفت‌وگو با محمد درویش

(کنشگر محیط زیست، پژوهشگر و کویرشناس)



سیدعباس حسینی داورانی

محمد درویش متولد ۱۳۴۴ پژوهشگر و کویرشناسی است که سابقه مدیرکلی مشارکت‌های مردمی سازمان محیط زیست را نیز در کارنامه دارد. اما او بیش از هرچیز کنشگر محیط زیست است که چهره‌ای آشنا و شاید خیلی آشنا در این حوزه دارد. سبک کنشگری وی آن است که بتواند درک مشترکی از محیط زیست را بین مردم و دولت رقم زند. خستگی ناپذیری و امیدواری مشخصه کنشگری اوست. تلاش‌های او برای حفظ گونه‌های در معرض خطر انقراض، توسعه دوچرخه‌سواری و مهار بیابان زایی از اقدامات شاخص اوست. درویش در گفت‌وگو با همشنگر، وضعیت بحرانی آب و توسعه سیاست‌های نابردانه کشاورزی و صنعتی را بیان می‌کند اما نسبت به آینده ایران امیدوار است.

بحران آب کلیدواژه ایران امروز ما در ابعاد مختلف به ویژه توسعه است به طوری که دیگر به بدل به نارضایتی‌های گسترده و رگه‌های آغاز جنگ آبی شده است. عموماً برداشت‌ها و حتی اظهار نظرهای مقامات سیاسی این است که توسعه کشاورزی عامل این بحران است. اگر بخواهیم این مسئله را در ایران امروز ریشه‌یابی کنیم و به آرخه آن و یک فهم نسبی از چرایی توسعه افراطی کشاورزی و مصرف عجیب آب برسیم به زعم شما خاستگاه این مسئله کجا بوده است؟

خیلی‌ها بر این باورند که این به دهه ۴۰ و سیاست اصلاحات ارضی رژیم پهلوی برمی‌گردد، که طی آن بساط خان و خان‌بازی کنار گذاشته شد اما در مقابل جایگزینی برای آن دیده نشد. گارت هاردین صاحب نظریه «تراژدی منابع مشترک»، جمله‌ای معروف دارد که «اگر جایی صاحب نداشته باشد، مردم آن‌جا را تاراج می‌کنند». تا دهه ۴۰ مالک مراتع، جنگل‌ها و زمین‌ها یک خان بود و او متناسب با استفاده‌ای که از آن می‌خواست، برای زمین تصمیم می‌گرفت به طوری که هم به اهداف و منافعش برسد و هم آن‌را نگه دارد و نابود نشود. اما اصلاحات ارضی زمینه تاراج منابع طبیعی را فراهم کرد. ظرفیت مرتع که باید طبق قوانین طبیعی رعایت می‌شد، اما بعد از تقسیم اراضی چون آن مرتع و زمین دیگر مال آن خان نبود و به نوعی ملی شده بود، مصداق این ضرب‌المثل شد که باید از این خرسه تا می‌شود کند. در واقع آغاز تاراج منابع طبیعی و افزایش چشمه‌های تولید گرد و خاک، نابودی جنگل‌ها و تالاب‌ها و منابع آبی، اصلاحات ارضی محمدرضا شاه بود که بعد از انقلاب هم با سیاست تقسیم اراضی و هیئت‌های هفت نفره به صورت شدیدتری ادامه یافت.

یعنی این سیاست منجر به از بین رفتن یک مدیریت واحد و الگوی مشخص اقلیمی شد؟

همین است یعنی هر چه قدر یکپارچگی اراضی کشاورزی کاهش پیدا کند، زمین‌ها جزئی و جزئی‌تر شود، مکانیزم‌های مدیریتی آن هم دشوارتر می‌شود، مصرف آب را شدیداً افزایش می‌دهد، نظام یکپارچه برای این‌که چه محصولی در چه زمانی کاشته شود از بین می‌رود، محصولات مختلف بسته به سلیقه‌های مختلف در یک منطقه کاشته می‌شود. این‌ها باعث می‌شود که مثلاً یک دوره پیاز بازار نداشته باشد و روی زمین خراب شود و دوره‌ای بعد با بحران و کمبود پیاز روبرو باشیم و به همین ترتیب. یعنی فقدان نظام یکپارچه و فقدان الگوی کشت و حق مالکیت افراطی و عدم توان جهاد کشاورزی برای اعمال سیاست‌هایش، ریشه در همان تقسیم اراضی چه در دهه ۴۰ و چه ابتدای انقلاب دارد. ما تا زمانی که نتوانیم یک کشاورزی مکانیزه خردمند بر اساس الگوی کشت و ویژگی‌های اقلیمی داشته باشیم، وضعیت همین است. چرا امروز بهترین منطقه کشاورزی ما همچنان دشت مغان است، چون آنجا «کشت و صنعت مغان» مدیریت یکپارچه دارد و همه زیر بلیت آن مدیریت هستند. یعنی همه می‌دانند چه موقع چه کشتی را انجام دهند، چه موقع چه سمی بپاشند،

وضعیت آب را می‌دانند و نتیجه‌اش هم این شده که بالاترین راندمان و سوددهی در حوزه کشاورزی را داشته باشد. بهتر از مغان، آلمریا در اسپانیا است که مساحتش نصف استان گیلان است اما تولید کشاورزی آن به اندازه کل کشور ماست، چون طبق الگو پیش می‌روند. پس مهم‌ترین بلایی که این تقسیم اراضی به بار آورد همین است که خردمندی در افزایش تولید، خودش را به گسترش اراضی کشاورزی تبدیل کرد. این باعث شد تا به صورت کاذب احساس کنیم که مثلاً چرا باید در ۸ میلیون هکتار اراضی کشاورزی متوقف شویم ما می‌توانیم این را به ۳۰ میلیون هکتار تبدیل کنیم. این افزایش شدید باعث شد تا با ناترازی ۱۵۱ میلیارد متر مکعب آب روبرو شویم. اما این را جزو افتخارات می‌دانند که توانستیم میزان صادرات محصولات کشاورزی را ۴ برابر کنیم در حالی که آن ناترازی را نمی‌بینند.

و این پیشرفت نیست بلکه ممکن است درجا زدن و بار آوردن یک سیاست شکست خورده باشد.

بله مثل این است که کسی خون بدنش را بفروشد و بگوید من دارم درآمدزایی می‌کنم. اما به چه قیمتی؟ این خون که کم شود و یا تمام شود منجر به مرگ طرف می‌شود.

من با یکی از مسئولین دولتی صحبت می‌کردم و این را کاملاً پذیرفت که کشاورزی ما امروز عامل بحران آب شده و حجم بسیاری از منابع آبی را بلعیده و بیشترین نارضایتی آبی هم در همین حوزه است. می‌گفت ۹۰ درصد از منابع آبی ما در کشاورزی صرف می‌شود و ۱۰ درصد صنعت و شرب و بر این اساس استدلال کرد که باید سیاست اقتصادی‌مان را از کشاورزی به سمت صنعت ببریم زیرا مصرف آب کمتری دارد. حتی معتقد بود که در مناطق کم آبی چون کرمان، یزد و اصفهان نباید به بهانه آب جلوی گسترش صنایع سنگین را گرفت چون مصرف آب صنعتی کم است همین هم با بازچرخانی و انتقال آب دریا تامین می‌شود و جای نگرانی نیست. این استدلال درست است؟

اولاً این آمارها که بیان می‌شود، غلط است. وزارت کشاورزی می‌گوید مصرف آب کشاورزی حدود ۷۰ درصد است، وزارت نیرو می‌گوید حدود ۸۰ درصد و اینجا یک اختلاف ۱۰ درصدی است که حدود ۱۰ میلیارد متر مکعب می‌شود. بعد وزارت نیرو معتقد است که به بخش صنعت ۴ و نیم میلیارد متر مکعب آب داده می‌شود، اما نکته‌ای که هرگز در آمارها نمی‌آید این است که خیلی از صنایع حق‌آبه کشاورزی را خریده و در صنعت مصرف می‌کنند. یعنی به طور کلی میزان مصرف آب صنعت بیش از چیزی است که در آمار گفته می‌شود و این فقط یک عدد و رقم نیست بلکه آثار تخریبی زیادی دارد. اصلاً فرض بر این می‌گیریم آمار درست باشد اما آبی که در کشاورزی مصرف می‌شود، بخشی از آن تبخیر می‌شود، بخشی از آن وارد سفره‌ها می‌شود و قسمتی هم سهم حیات وحش است، یعنی بخشی از آب

کشاورزی خواسته یا ناخواسته وارد طبیعت می‌شود، اما آبی که در صنعت مصرف می‌شود، تا قطره آخر یا استفاده می‌شود یا تبدیل به پساب بسیار بی‌کیفیت و مخرب می‌شود. در واقع باید گفت ۱ لیتر آب در صنعت برابر با ۴ لیتر آب در کشاورزی است. اما متأسفانه صرفاً با ارائه یک سری عدد و رقم سهم بخش صنعت در کاهش کیفیت و کمیت آب نادیده گرفته می‌شود، چون قدرت و ثروت در دست صنعت است.

ما در زمینه‌های زیست محیطی و استفاده درست از منابع، بی‌قانون نیستیم اما در اجرا مشکل داریم یا قوانین را نادیده می‌گیریم یا در پی دور زدن قانون هستیم. اگر بخواهیم از این زاویه پردازیم کدام قوانین اگر اجرا می‌شد یا جدی گرفته می‌شد وضعیت به گونه‌ای دیگر پیش می‌رفت؟

اصل ۵۰ قانون اساسی که اصلاً اجرا و دیده نمی‌شود. اما مهم‌تر از آن، قانونی که اگر اجرا می‌شد واقعا شرایط را تغییر می‌داد، ماده ۵۹ قانون برنامه چهارم توسعه بود که دولت را موظف به ارزش‌گذاری اقتصادی عوامل طبیعی کرد. این قانون آنقدر مهم بود که عیناً به برنامه پنجم هم تزریق شد. فی‌المثل مطابق با این قانون دولت باید ارزیابی می‌کرد که از نظر ریالی یک درخت متناسب با خدماتی که می‌دهد مثل تولید اکسیژن، تصفیه کربن، حفظ خاک، تعدیل اقلیم و همه ۳۳ خدمت و فایده‌ای که درخت ارائه می‌کند چقدر ارزش دارد. در دنیا برای یک درخت ۵۰ ساله تا ۲۰۰ هزار دلار ارزش‌گذاری می‌کنند. اما ما چه کردیم؟ مثلاً برای ساخت سد گتوند ۲۰ هزار اصله درخت از بین رفت. بعد خواستند ارزش‌گذاری کنند گفتند درختانی که مثمر نبودند که هیچ، یعنی از نظر آقایان درخت بدون میوه هیچ فایده‌ای ندارد. بعد گفتند درختان مثمر هم فلان مبلغ میوه داشتند و فلان مبلغ هم قیمت چوبش است و فقط این دو را حساب کردند. این یک فاجعه است که کل مسیر جهت‌گیری اقتصادی ما را تغییر می‌دهد.

این ماده ۵۹ قانون بود یا یک پیشنهاد؟

قانون مصوب بود. اما هرگز اجرا نشد. حتی دفتری در سازمان محیط زیست به نام «دفتر محیط زیست و توسعه پایدار» تاسیس شد تا این ماده قانونی را اجرا کند. اما عیسی کلانتری در دولت دوم حسن روحانی، این دفتر را کلاً منحل کرد. در برنامه ششم و هفتم هم دیگر آورده نشد که اگر اجرا می‌شد جلوی خیلی از فسادها گرفته می‌شد. حالا مثال درخت زدیم مثال‌های دیگری هم هست در طبیعت. شما الان می‌دانید که روسیه بزرگترین کشور دنیاست اما سیمان مورد نیازش را از کارخانه نیلکوه ما تامین می‌کند. می‌دانید چرا؟

چون هر چه قدر هم گران باشد باز به نفعش است. چون دارد با خاک ما، آلودگی ما، تخریب محیط زیست و جنگل ما سیمانش را تامین می‌کند و محیط زیست خودش را حفظ می‌کند.

همین است. نیلکوه بیشترین آسیب محیط زیستی را به منطقه وارد کرده، تخریب کوه و جنگل و انواع آلودگی‌ها را ایجاد کرده. اما هیچ کدام ارزش‌گذاری نشده است. اصلاً ما از این کارخانه بابت تولید این حجم از آلودگی و تخریب جنگل و کوه، هیچ مالیاتی نمی‌گیریم و چون نمی‌گیریم سرمایه‌گذار بر این باور است که تولید سیمان صرفه اقتصادی دارد. بعد هم افتخار می‌کنیم که ۶۰ درصد سیمانمان را صادر می‌کنیم. این به مراتب از توسعه کشاورزی فاجعه بارتر است.

اگر بخواهیم این گفته شما را در قالب جامعه شناسی توسعه بگوییم، باید گفت ما علیرغم اینکه در شعار کاملاً با سرمایه‌داری جهانی در تقابل هستیم و در اسناد و قوانینمان می‌خواهیم از آن فاصله بگیریم اما در عمل کاملاً مطابق با تقسیم کار جدید سرمایه‌داری حرکت می‌کنیم و هر آن‌چه برای ما و کشورهای جنوب نوشته اند، به طور کامل اجرا می‌کنیم. فرض کنیم ایران در زمینه سیمان، فولاد یا موارد مشابه تولیدکننده و صادرکننده اول دنیا شود، سرمایه‌داری جهانی از این مسئله اتفاقاً استقبال می‌کند چون همان است که او می‌خواهد. یعنی در حالی‌که کشورهای شمال نه تنها آب، خاک و محیط زیست خودشان را کاملاً حفظ می‌کنند بلکه حتی به تکنولوژی‌هایی روی می‌آورند که نیازشان به آن تولیدات کم شود. در این شرایط در بلند مدت کشوری چون ما هم خاکش را، هم آبش را، هم محیط زیستش را و هم سلامتی مردم را از بین برده و هم تولیداتش به ویژه در رقابت با سایر کشورهای جنوب بی‌بهره از بازار می‌شود. یعنی شاید در کوتاه مدت نفع اقتصادی و ارزآوری داشته باشد اما در بلند مدت این‌گونه نخواهد بود. از طرف دیگر ما ظرفیت‌های پساتوسعه را داریم که نادیده گرفته می‌شود. فناوری‌هایی داشتیم و ظرفیت‌های بی‌نظیر تولید ثروت داریم که آب، خاک و محیط زیستمان هم حفظ می‌شود. مگر بی‌آبی در ایران مربوط به این چندسال است. تاریخ ایران تاریخ بی‌آبی بوده است. اما پدرمان چگونه توانستند با انواع فناوری‌ها به تعبیر من دانش‌بنیان بی‌آبی را مدیریت کنند، کشاورزی کنند و منابع آبی نسل‌های آینده را هم از بین نبرند. ما چه‌طور می‌توانیم این مدل‌های موفقی که داشتیم را به ویژه در کشاورزی و آب احیا کنیم و به کار ببریم؟

اولین چیزی که باید روی آن توافق کنیم این است که ما چقدر باید رشد کشاورزی داشته باشیم. ما سالانه حدود ۱۰۵ میلیارد مترمکعب آب قابل استحصال و در دسترس داریم. از این میزان ۴۰ درصد حق‌آبه محیط زیست است مثل حق تالاب‌ها، جاری شدن رودخانه‌ها و مهار ناترازی آبخوان‌ها که باید به آن اختصاص دهیم. ۶۰ درصد هم برای شرب، بهداشت،

خدمات، صنعت و کشاورزی است، یعنی حدود ۶۰ میلیارد مترمکعب. نیاز شرب ما حدود ۹ میلیارد متر مکعب است. صنعت هم بنا به گفته خودشان ۵ میلیارد نیاز دارد. که می ماند ۴۶ میلیارد متر مکعب سهم کشاورزی. یعنی بر این اساس ما باید کشاورزی مان را با ۴۶ میلیارد متر مکعب آب ببندیم. اما الان چقدر است؟ آمار وزارت نیرو ۸۰ میلیارد است و آمار جهاد کشاورزی ۷۰ میلیارد. یعنی دو برابر نیاز واقعی. سند ملی امنیت غذایی که در سال ۱۴۰۲ تصویب و ابلاغ شد آورده که تا افق ۱۴۱۱ باید این ۷۰ یا ۸۰ میلیارد متر مکعب به ۵۰ برسد که باز هم زیاد است.

چه طور می شود امنیت غذایی را حفظ کرد و مصرف آب هم کاهش داد؟

باید برویم سراغ هیدروکالچر، هیدروپونیک و کشت های گلخانه ای. همین الان در م트로ئ سئول کره جنوبی برنج می کارند. جایی که هرگز آفتاب نیست و از لامپ های نئون استفاده می کنند. اما به ما اتهام می زنند که شما با طرح کاهش آب در کشاورزی دنبال از بین بردن امنیت غذایی هستید. مگر ما می گوئیم امنیت نداشته باشیم؟ حرف ما این است که باید از تکنولوژی استفاده کنیم و مدیریت خردمندانه داشته باشیم. نسلی که الان در کشور کشاورزی می کند تکنولوژی پذیر نیست. درحالی که ۲۰۰ هزار نفر از کسانی که در این زمینه تخصص دارند و تکنولوژی را خوب بلدند بیکار هستند. چرا؟ چون زمین ندارند. کسی که زمین دارد تخصص ندارد و کسی که تخصص دارد زمین ندارد. چیزی را از قدیم یاد گرفته و دارد همان را پیش می برد. وظیفه جهاد کشاورزی است که به این مسئله ورود کند.

ما دوباره به بازتقسیم زمین نیاز داریم. از کشاورز بگیریم و به متخصص بدهیم.

اصلا قضیه همین است. این نیاز به دولتی است که سرمایه اجتماعی بالایی داشته باشد و مردم قبولش داشته باشند.

در یک مصاحبه ای یکی از فرمانداران به من گفت که ما بررسی کردیم، تبعات ادامه این وضع را می دانیم و راه های جایگزین هم شناسایی کردیم. حتی در چند باغ هم به کار گرفتیم که تاثیر فوق العاده ای داشت، اما نمی توانیم آن را اجرایی کنیم چون کشاورز زیر بار نمی رود. تبعات امنیتی و اجتماعی دارد. هزینه و اعتبار زیادی می خواهد، کشاورز خودش سرمایه نمی گذارد و اعتبارات هم برای وام دادن محدود است. من در پاسخ گفتم این مسئله هر اندازه تبعات امنیتی داشته باشد باز کمتر از زمانی است که دیگر هیچ آب و خاکی نباشد و محصول به طور کامل از بین برود و نارضایتی و تبعات آن به مراتب بالاتر است. این صحبت ۱۰ سال پیش است و الان فی الواقع در بسیاری از باغات و محصولات این اتفاق افتاده. کشاورزان از مسئولین مطالبه می کنند چرا چاره ای نمی کنند و چرا تا الان به فکر نبودند. اما

ظاهرا یک آرامش موقتی و سرپوش گذاشتن گذرا بر روی اعتراضات برای مسئولین از اهمیت بیشتری برخوردار است.

از این بدتر داریم. ما چرا باید به سمت اقتصاد و تولیدی حرکت کنیم که به شدت آب‌محور است؟ چرا فکر می‌کنیم آب نباشد نمی‌توانیم تولید اقتصادی کنیم. چرا فقط روی این متمرکز شدیم وقتی که می‌دانیم در کشوری زندگی می‌کنیم که میانگین تبخیرش ۲ برابر جهانی است و میانگین بارندگی‌اش یک چهارم میانگین جهانی. چرا همه تخم مرغ‌هایمان را در سبدی گذاشته‌ایم که چشمش به آسمان و باران و برف باشد؟ این اگر کار دشمن ما نباشد کار یک بی‌خرد است. کشور امارات مساحتش ۸۳ هزار کیلومتر مربع است که ۲۰ برابر کوچکتر از ایران است. سال ۲۰۲۳ درآمد تجارت غیرنفتی‌اش ۹۵۳ میلیارد دلار بود یعنی ۳۰ برابر درآمد نفتی ما در همان سال. یک کشوری که جز شن و ماسه چیزی ندارد، میانگین دمایش به اندازه اهواز و میانگین بارشش به اندازه یزد است، از تجارت غیرنفتی‌اش توانسته در این وسعت بسیار کم آن هم بدون هیچ تنوعی این همه درآمد داشته باشد و هرگز نگران خشکسالی و ترسالی نیست. این می‌تواند برای ما یک خبر خوب باشد. یعنی اگر درایت و خرد باشد این کشور با این همه تنوع خارق‌العاده با ۲۵۰۰ گونه اندمیک، ۲۵۰۰ درخت پایه کهنسال، این همه تنوع کهن زادبوم‌های فرهنگی و جغرافیایی و تاریخی چه معجزه‌ای می‌تواند داشته باشد. امارات سال ۱۹۶۹ استقلال پیدا کرد اما سندیکای ساختمان ما ۱۹۶۰ اعلام موجودیت کرد. ما کلا رفتیم سراغ کشاورزی آن هم در جایی که آب نداریم. و بعد می‌گوییم نمی‌شود کشاورزی و امنیت غذایی را از دست داد. در حالی‌که این همه پتانسیل داریم.

ما اگر بخواهیم برای این وضع دنبال مقصر باشیم بیشترین سهم از آن کیست؟ در بیانی دیگر در میان بحران‌های زیست محیطی امروز چون بحران آب، فرونشست، ریزگردها، بیابان‌زایی، جنگل‌زدایی، آلودگی، فرسایش، انقراض برخی گونه‌های زیستی و... بیشترین نقش را کدام یک دارند؟ سیاست‌های کلان؟ قوانین و آیین‌نامه‌ها؟ الگوهای مدیریتی؟ تغییرات اقلیمی؟ مطالبات مردمی و افکار عمومی؟

می‌گویند اگر قواعد بازی خودت را دیکته نکنی مجبور می‌شوی تن به بازی حریف بدهی. یا به قول سنگو شاعر سنگالی «برای ناخدایی که نمی‌داند به کدام بندر رهسپار است هر بادی نامساعد است». اگر استراتژی می‌داشتیم که سراغ چیدمانی از توسعه به شدت آب‌محور در کشور نمی‌رفتیم. ما مجموعه‌ای از صنایع آب‌بر و انرژی‌بر داریم. استحصال معادن ما از کوهستان‌هایی است که مهمترین منابع تولید آب شیرین ماست. در اصفهان با شدیدترین بحران آبی روبروئیم، اما در همان اصفهان کوهستان کرکس ۴۰۰۰ متری را داریم که برف و یخ دائمی دارد. از این کوهستان روزانه ۴۵۰ کامیون سنگ استخراج می‌شود بعد دست

گذاشتند روی آبی که به چهارمchal و بختیاری برای کشت بادام می‌رود و منجر به درگیری بین آن‌ها شده است. کرکس ۲ میلیارد متر مکعب آب برای اصفهان تولید می‌کند، شما این را رها کردید و چسبیدید به چهارمchal و بختیاری که ۲۰۰ میلیون متر مکعب آب به آنجا می‌رود؟ این فرافکنی است. پس من اصل ماجرا را در سیاست‌های کلان می‌دانم. که سند ملی امنیت غذایی اگر اجرا شود یک سیاست کلان درستی خواهد بود و خیلی از مسائل را رفع می‌کند.

من خیلی از اسناد و قوانین این حوزه را مطالعه کردم اما در باره این سند نشنیدم و ندیدم.

«سند ملی امنیت غذایی» مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی است که در سال ۱۴۰۲ توسط سید ابراهیم رئیسی ابلاغ شد. این سند بهترین و خردمندانه‌ترین سیاست‌گذاری زیست محیطی ایران چه قبل از انقلاب و چه پس از آن است. یکی از مفاد مهم این سند کاهش مصرف ۳۰ میلیارد متر مکعب آب و کاهش ۴۵ میلیارد ناترازی آبی است. حالا این‌که به این برسیم یا نه مسئله‌ای دیگر است. اما خود سند یک دستاورد فوق‌العاده است. این یعنی حاکمیت بالاخره حرف فعالان محیط زیستی را پذیرفت، بالاخره به این عقلانیت رسید که باید در بخش کشاورزی آب را تقریباً نصف کند. این سند منجر به این می‌شود که مطالبات زیست محیطی جنبه قانونی پیدا کند زیرا حرف ما حرف همان سند است. امسال اولین سال اجرای سند است و سید ابراهیم رئیسی یک هفته قبل از شهادتش دکتر خیام نکویی را مسئول کرد که عملکرد پیشرفت سند را هر سال ارائه دهد. مسعود پزشکیان هم که مکرر می‌گوید من برنامه ندارم و برنامه من اسناد بالادستی است، این سند یکی از آن اسناد و مهمترین آن است که امید است وزارت نیرو و وزارت جهاد آن را اجرا کنند.

این سند در دوره شهید رئیسی نوشته شد؟

این سند را ۵۰ کارشناس و متخصص از جمله من نوشتیم. ما اول این را به حسن روحانی ارائه کردیم. اما او به خاطر مسائل سیاسی و انتخابات زیر بار ابلاغش نرفت. ولی آقای رئیسی با این که ساداتی نژاد وزیر کشاورزی‌اش به شدت مخالف سند بود اما آن را امضا کرد. این به نظر من بزرگترین دستاورد ابراهیم رئیسی بود، خیلی بزرگ. اما متأسفانه هیچ‌گاه و هیچ‌گاه این سند حتی به عنوان یکی از دستاوردها هم گفته نشد. روی آن هم اصلاً مانوری داده نشده. همین که شما می‌گویید من ندیدم ناشی از همین است. در رسانه ملی هیچ نقد و بررسی در خصوص آن صورت نگرفته است. رسانه‌ها هم به آن نپرداختند. نمی‌دانم شاید این سند در تعارض با منافع خیلی‌ها باشد.

پس از دید شما سیاست‌های کلان مهمترین نقش را در نابودی و یا بهبود محیط زیست دارند؟

بله و بقیه مواردی هم که گفتید خود متأثر از همان سیاست کلان است. حکومت باید فراهم کننده بسترها در قالب سیاست‌ها و استراتژی‌ها باشد. این که در لندن کسی زباله از ماشین بیرون نمی‌ریزد به خاطر این نیست که مردمی شاهکار و با فرهنگ دارد، به این خاطر است که اگر زباله بیرون بریزند ۲۰۰۰ پوند جریمه می‌شوند. ما قوانین بازدارنده و انگیزاننده برای شهروندان مسئولیت‌پذیر ایجاد نمی‌کنیم. این که دولت معتقد است که می‌تواند حجاب دختران را در ماشین شخصی آن‌ها کنترل کند، جریمه کند، برخورد کند و مواردی این دست پس می‌تواند در زمینه حفظ محیط زیست و حفظ این سرمایه حیاتی هم وارد شود. می‌تواند برای پرتاب زباله از ماشین هم کنترل‌گر بگزارد و جریمه کند. اساساً همین دوگانگی منجر به آن می‌شود که مردم عمل کنترل حجاب را باور نکنند و ناراضی باشند، چون فقط در برخی از مسائل وارد می‌شویم نه همه مسائل.

از قنات‌ها بگویید که بی‌رحمانه در مسیر توسعه نابخردانه کشاورزی و صنعتی از بین رفته اند. احیای قنات چه اندازه ضرورت دارد؟

زمانی که قنات را داشتیم، ۲۰ میلیارد متر مکعب آب به سطح زمین آورده می‌شد، آن هم بدون این که کشور دچار ناترازی آبی شود و کشاورزی پایدار هم داشتیم. الان اگر بخواهیم ۲۰ میلیارد آب را با انرژی برق به سطح زمین بیاوریم یک نیروگاه ۱۰ هزار مگاواتی نیاز است. یعنی چقدر انرژی بر است، چقدر انتشار گازهای گلخانه‌ای دارد. و جالبتر اینکه ما امروز به این نتیجه رسیدیم که همان ۲۰ میلیارد مترمکعب آب برای مصارف کشاورزی مان کافیست. این یعنی پدران و مادران سرزمین ما چقدر درست فکر و رفتار می‌کردند.

نخستین اقدام دانش بنیان بشر در حوزه آب همین قنات بوده است.

شاهکار است. سد کوریت طبس را ببینید. بزرگترین سد باستانی جهان که تا کنون چه طور دوام آورده و تاثیر تخریبی هم نداشته چون در ساخت آن در ۷۰۰ سال پیش فهم حوزه آبخیز وجود داشته است. یا سد تاریخی عباس‌آباد را ببینید که هنوز زنده است. این سد یک دریچه دارد که کاری به جریان پایه آب ندارد اما وقتی سیلاب رخ داد آب را ذخیره می‌کند. شاردن که همه دنیا را سیاحت کرده در سفرنامه‌اش نوشته که در فن استحصال آب، هیچ ملتی را خردمندتر از ایرانیان ندیدم. اما ما همه این داشته‌های بومی را کنار گذاشتیم.

یا بُرکه‌های آبخوان‌داری در جنوب ایران که چه اندازه پر تعداد هستند.

بله. این آبگیرها را ساخته بودند تا آب سیل را در خود نگه دارد. وقتی آب زلال می‌شد برای نخلستان‌ها و مصارف کشاورزی استفاده می‌کردند. این یعنی سیل به معنای واقعی کلمه نعمت بود.

خیلی از طرح‌های توسعه کشاورزی و صنعتی با کلیدواژه خودکفایی شروع و توسعه یافته است. اساسا خودکفایی شدنی است؟

خودکفایی یعنی این که من فرش خانه‌ام را خودم ببافم. تلویزیون را خودم بسازم. برنج را خودم بکارم و... حالا ممکن است چیزی هم بسازم اما هر کسی مهارتی دارد. باید از آن مهارت استفاده کرد به تولید برسد و بعد با پول آن تولید نیازهایش را تامین کند. هر کشوری یک مزیت نسبی دارد. اوکراین که آن همه دشت و منابع آبی دارد باید غذای دنیا را تامین کند. من که کوهستان و زادبوم‌های طبیعی و تاریخی و تابش آفتاب را دارم باید از این طریق تولید ثروت کنم و با پولی که به دست می‌آورم مواد غذایی را از اوکراین بخرم. خودکفایی در کشاورزی معنی ندارد. ما به جای خودکفایی باید سراغ امنیت غذایی برویم. الان ژاپن ۷۸ درصد غذایش را از خارج وارد می‌کند در حالی که ما ۲۲ درصد وارد می‌کنیم. آیا مردم ژاپن بیشتر نگران گرسنگی هستند یا ما؟ چرا؟ چون ژاپن ۷۵۰ میلیارد دلار واردات دارد و ۸۵۰ میلیارد هم صادرا. یعنی هر چه خواست می‌خرد. بهترینش هم می‌خرد. ما باید ببینیم مهارت و مزیت ما در چیست.

در سند امنیت غذایی که گفتید این مسئله دیده شده؟

بله برای اولین بار.

جنبش اقدام علیه سدها در دنیا به ویژه در کشورهای توسعه یافته فراگیر شده است. اگر ایران بخواهد به این جنبش بپیوندد از نظر شما کدام سدها باید از حیز انتفاع ساقط شود.

ببینید ما سد را برای چه می‌خواهیم؟ ما وقتی برای تامین آب شرب با مشکل روبرو هستیم قطعا سد لازم است. اگه سد زاینده‌رود یا لتیان را نداشتیم آب شرب اصفهان و تهران چه‌طور تامین می‌شد؟ ما باید برای تامین آب شرب به ساخت سد تن بدهیم، این یک اصل کلی است. اما در ایران وضعیت به چه‌گونه است. ما در ایران کلان حدود ۹ میلیارد متر مکعب به آب شرب نیاز داریم. نیمی از این میزان نیاز هم اکنون از طریق سفره‌های زیرزمینی تامین می‌شود. اما ما فرض می‌کنیم که همه آن از آب‌های سطحی است و کاری به سفره‌ها نداریم. خوب حالا چقدر باید سد ساخته شود تا این ۹ میلیارد را پاسخ داد؟ همین ظرفیت ۹ میلیارد؟ اصلا به خاطر خشکسالی، ۱۸ میلیارد مترمکعب سد بسازیم. یا بالاتر برای روز مبادا ۲۷ میلیارد بسازیم و حتی چهار برابر برای شرایط احتمالی بحرانی که می‌شود ۳۶ میلیارد متر مکعب. اما ما الان در کشور ۸۰ میلیارد مترمکعب مخزن و سد داریم و شوربختانه می‌خواهیم این را به ۱۳۰ میلیارد برسانیم. این خیلی وحشتناک است.

در صورتی که سدسازی چندین برابر آبخیزداری نیاز به اعتبار دارد و طرح‌های آبخیزداری به خاطر نبود اعتبار کنار گذاشته می‌شود.

به قیمت سال ۱۳۹۸ ما ۷۰۰ هزار میلیارد سدسازی کرده‌ایم. کل منابع آب سطحی ما - اگر حتی یک لیتر هم از آن برداریم- ۴۶ میلیارد مترمکعب است. اما الان ما ۸۰ میلیارد مترمکعب سد ساخته‌ایم. معلوم است که نصف آن‌ها خالی می‌ماند.

برخی اظهار نظرها و تحقیقات آینده پژوهشی بر این هستند که با تداوم وضعیت کنونی در حوزه منابع آبی، ۷۰ درصد مردم مجبور به ترک کشور هستند. این‌ها چقدر با واقعیت همراه است؟

کاملاً درست است. ما همین الان بیش از ۱۵۱ میلیارد مترمکعب تاترازی آبی داریم و جبر ما را به این سمت خواهد برد. در تاریخ هم داشتیم. جزیره ایستر که جزیره‌ای بسیار آباد بود اما بی‌آبی باعث شد که همه جمعیتش مهاجرت کند و نابود شود. ما امروز به سوی ایستر شدن حرکت می‌کنیم. و مهمترین دلیلی که همه باید بر اجرایی شدن سند امنیت غذایی پافشاری کنند همین است که آن ماجرا رخ ندهد. مسئله سیاست و حزب و جناح نیست مسئله مرگ و زندگی است.

پس به طور کلی نباید ناامید بود و می‌توان به آینده ایران با این حجم از بحران‌های آبی و زیست محیطی امیدوار بود.

بله من خیلی امیدوارم. نشان‌های خردورزی و تصمیمات بخردانه در سطوح مختلف نظام در حال شکل‌گیری است. همین تصویب سند از سوی ابراهیم رئیسی یکی از این تصمیمات بخردانه بود و اتفاقاتی که این روزها در سپهر سیاسی رخ داده است. از منظر دیگر هم می‌توان این امیدواری را تشدید کرد. کشور کنگو در آفریقا سومین منابع آب در دسترس را دارد اما در عین حال فقیرترین و ناامن‌ترین کشور است، اما امارات که هیچ چیز نداره، ثروتمندترین کشور است. این مسئله امیدوار کننده است. یعنی صرف وجود یا فقدان آب و منابع، نه ثروت آفرین است و نه منجر به فقر می‌شود، بلکه این نگاه و نظام تدبیر است که می‌تواند ثروت بیافریند. کشور ما پتانسیل‌های بی‌نظیری دارد که اگر نگاه تدبیر درست شود می‌تواند در کمتر از ۱۰ سال ثروتمندترین کشور دنیا شود. ما می‌توانیم بزرگترین تولید کننده انرژی دنیا باشیم. فقط ۳ کشور ایران، عربستان و استرالیا هستند که میزان تابش خورشید در بالاترین حد است. از طرف دیگر ما امروز با نسل‌هایی روبرو هستیم که مطالبه‌گرند و خیلی خیلی می‌توانند در این روند نقش ایفا کنند. من آینده ایران را روشن می‌بینیم.

افلاطون و ارسطو، مخالفان دموکراسی

سید مرتضی سید حسینی

دکترای اندیشه سیاسی



در تاریخ فلسفه و اندیشه سیاسی ارسطو و افلاطون دو شاخص بزرگ خرد گرایی و خرد ورزی هستند. در واقع فلسفه با افلاطون مکتوب شد و اندیشه فیلسوف شاهی او اولین نظریه در واقع علمی حاکمیت در تاریخ است. از منظر افلاطون، یا فیلسوفان باید شاه شوند و یا شاهان فیلسوف و این تنها فیلسوف است که تنها حق حاکمیت دارد. از منظر حکما یونان ارسطو و افلاطون سیاست و دخالت در آن امری است نخبگانی و تنها نخبگان صاحب دانش سیاسی حق دخالت در آن را دارند.

از آنجا که استعداد و توانایی انسان متفاوت است و به تعبیر افلاطون مردم دارای سه جوهره طلایی، نقره ای و برنجی هستند، از این جهت تنها طبقه طلایی حق حاکمیت دارد. تشخیص ماهیت این طبقات سه گانه را آموزش سه مرحله ای پیشنهادی او مشخص می کرد و مردودین هر مرحله امکان ورود به طبقه بعدی را نداشته اند. در اندیشه سیاسی یونان به شکل اعم و در اندیشه افلاطون مفهوم مهم عدالت بر پایه همین نظام طبقاتی سه گانه تعریف می شود. از منظر افلاطون عدالت آن است که ساکنان هر طبقه اجتماعی به کار مربوط به همان طبقه مشغول و از دخالت در امور سایر طبقات خودداری کنند. سه طبقه سودمندان (کشاورزان و صنعت گران)، پاسداران و فیلسوفان هر یک به کاری موصوف و مشغول بودن و این طبقه فیلسوفان بودند که حق دخالت در سیاست را داشتند. و بر پایه این تعریف از عدالت، دموکراسی از آنجا که به همه مردم امکان دخالت در امور سیاسی را می داد از منظر افلاطون نظام حکومتی بر خلاف عدالت و بدترین نوع حکومت عمومی بود. در اندیشه سیاسی ارسطو هم بمانند افلاطون دموکراسی نظام حکومتی نامطلوب به شمار می آمد اما از آنجا که وی بر خلاف استاد خود دیدگاههای واقع بینانه تری داشت برای جلوگیری از نوسان میان هرج و مرج و دیکتاتوری نظام سیاسی مخلوط از دموکراسی، پادشاهی و نخبگانی تحت عنوان پولیتی پیشنهاد می کرد.

خلاصه کلام اینکه، عوام گرایی و پوپولیسم از همان اوان طلوع اندیشه سیاسی تا به همین امروز نقطه مهم انتقاد به دموکراسی بود که همین امروز هم یکی از مهم ترین انتقادات به نظام های دموکراسی مستقیم این شبهه است که چگونه برای اداره یک جامعه جاهل و عالم تنها حق یک رای را دارند.

راه کارهای سعدی در پاسخ به بحران زمانه

سجاد گلزار

پژوهشگر اندیشه سیاسی



سعدی ازجمله بزرگ‌ترین شاعران تمدن ایرانی- اسلامی به شمار می‌رود که آثار ارزشمند و هنرمندانه و حکمت‌آموز بسیار در قالب نظم و نثر فارسی و عربی ارائه کرده است. سعدی ازجمله معدود شاعرانی است که به امر سیاسی پرداخته و درباره آن به‌صورت نظم و نثر در آثار خود سخنانی آورده که شاید تحت تأثیر رویدادهای زندگی وی و بحرانی که در آن می‌زیسته، است. عصر سعدی دوره انحلال و ضعف سیاسی و نظامی و دوره انحطاط و ازهم‌گسیختگی و زوال اخلاق و جمود در افکار است. درواقع قرن هفتم هجری قمری از بدترین دوره‌های تاریخی ایران و جهان اسلام به شمار می‌آید. سعدی مدت زیادی عمر کرده و به این دلیل آثار وی نمود تمام نمای زندگی مردم و سیاست ورزی در آن قرن است که می‌تواند چراغ راه آینده نیز باشد. از این در این نوشتار مطابق با دو مرحله روشی اسپرینگز به اندیشه سعدی و راه‌حل‌های او برای بحران‌های عصرش می‌پردازیم.

الف) بحران‌های عصر سعدی

دوران کودکی و نوجوانی سعدی در زمان سعد بن زنگی است و وی پیش از وفات او برای تحصیل به بغداد می‌رود. سعدی در نظامیه بغداد بار آمد که در آنجا کلام اشعری و فقه شافعی تدریس می‌شد. کلام اشعری نقش پررنگ و سرنوشت سازی در تاریخ تمدن اسلامی و اندیشه بزرگانی چون سعدی داشته است به‌خصوص در باب مسئله اختیار که آن را به صفر می‌رساند. سعدی حدود ۶۵۵ ق. به شیراز بازمی‌گردد و این زمان پادشاهی پسر سعد بن زنگی است که فارس را با خراج سالی سی هزار دینار از فتنه مغولان در امان داشته بود. اتابک ابوبکر بن سعد که باسیاست سازش‌کارانه در برابر مغولان شیراز را از هجوم آن‌ها مصون داشت در سال ۶۵۸ وفات می‌کند. عجب اینکه پسر جوان او و جانشین او دوازده روز پس از پدر درمی‌گذرد. با مرگ این پدر و پسر سعدی دو دوست و پشتیبان خود را از دست می‌دهد. ازاینجا به بعد فارس آن ثبات سیاسی پیش‌رانی می‌یابد.

حکمرانان با شتاب می آیند و می روند و داستان آن‌ها در اشعار سعدی آمده است و در مواقعی استقلال فارس هم از بین می رود و در مواقعی امور فارس به دست مأموران مغول می افتد. در مدت ۲۲ سال وفات سعدی چندین نفر در فارس از طرف مغولان به حکومت رسیدند اما هیچ کدام چنان آدمی نبودند که سعدی برای او قصیده‌ی پر از نصیحت و اندرزی چون قصیده‌ی زیر که برای اتابک ابوبکر سروده بود بسراید یا مرثیه‌ای از آن گونه که برای او و پسرش سعد گفته بود بگوید. از این رو ناچار به رسم زمانه برای هر یک به شعری در حد تهنیت و تبریک بسنده کرده بود. در دوران اتابک ابوبکر، شیراز امنیت یافت-امنیتی که استبداد و خشونت آن‌ها برقرار کرده بود. اتابک ابوبکر سخت گیر، بی رحم و خودرأی بود از وقتی که به فرمانروایی رسید سعی کرد راه تازه‌ای در پیش گیرد. برخلاف پدر که خود را به خوارزمشاه بسته بود وی نسبت به مغول از در اطاعت درآمد.

در روزگار سعدی در شیراز شهر دست زهاد بود. خانقاه‌ها، صومعه‌ها و مسجدها در تمام کوی‌های شیراز شکفته بود. در جامعه، واعظان جلوه‌ها در محراب و منبر می کردند. ظاهر شهر تحت حکومت زهد بود- اما در باطن آن فسق که گهگاه بیش از زهد حکومت می کرد. زرق و شید که زاهدان، صوفیان و بازاریان بدان متهم می شدند باطن شهر را نشان می داد. باین حال در گوشه کنار شهر فسق و جنایت هم همه جا وجود داشت. در آن دوره کام جویی، نظربازی و باده خواری به محله‌های فقیرنشین یا رندان بی بندوبار اختصاص نداشت در میان توانگران نیز چنین بود.

سعدی پس از بازگشت به شیراز جز زبان شیرین و طبع شادمانه و خاطر آکنده از حکمت و اندیشه متاع دیگری دربار خویش نداشت. با حضور سعدی در شیراز شعر او حالا دیگر شعر تازه‌ای بود- صدایی تازه را منعکس می کرد که در غزل عشق را زمزمه می کرد و در قصیده به استبداد ظالمانه حکام اعتراض را تا حد عصیان گری می رساند. صدای عصر تازه‌ای بود که در آن انسان به خود حق می داد در مقابل قدرت بیگانه سکوت را وسیله نشان دادن اعتراض سازد. شحنة‌های مغول این بار فارس را عرصه غارت می دیدند- اما برخلاف عهد چنگیز و هولاکو برای غارت آن به کاربرد سلاح هم حاجت نبود. دنیا رو به بدتری داشت اما بدی‌هایش عوض نشده بود فقط از هر چه شادی و خوشی داشت خالی شده بود این چیزی بود که شیخ آن را احساس می کرد. نیرنگ‌ها، دسیسه‌ها و توطئه‌های شرم آور در دستگاه شحنة‌ی مغول نیز به عنوان آنچه لازمه‌ی زندگی روزانه انسان بود ادامه داشت. اما عشق‌ها، شهوت‌ها و قساوت‌هایی که بر سر غیرت‌های عاشقانه معشوقه‌ای را نابود می کرد یا عاشقی را از هستی ساقط می کرد همچنان رواج داشت و شیخ از حالا که پایان عمر را می دید، دگرگونی جامعه فارس را مشاهده می کرد و این آن دگرگونی بود که در اخلاق اشراف عصر هرچه را جزو آداب بزرگواری بود منسوخ می کرد و مذهب مختار اهل عصر را زشتی و تبهکاری و فرومایگی می ساخت.

در سطح جهان اسلام نیز که سعدی به واسطه سفرهای بسیار به نقاط مختلف آن بسیاری از بی‌نظمی‌ها را مشاهده کرده بود. ازجمله باید اشاره به بحران‌های شهر بغداد که سعدی مدتی در آنجا به سر برده بود و به‌عنوان پایتخت معنوی جهان اسلام نیز قلمداد می‌شد می‌توان به این موارد اشاره کرد: عدم داشتن فضایی امن و آرام از نظر سیاسی، آشفتگی‌های اجتماعی ناشی از نابسامانی‌های سیاسی، تضادهای مذهبی و درگیری پیشوایان و پیروان مذاهب مختلف، حملات آشکار و پنهان اسماعیلیان. مجموع این عوامل در بغداد آن روز نیز جامعه‌ای پدید آورده بود سخت سست‌بنیان و آسیب‌پذیر با حکمرانانی بی‌خبر از آنچه بیخ گوششان می‌گذشت.

از سویی چنین رخ می‌نمود که سقوط عباسیان که واعظان و خطیبان طی قرن‌ها دولت آن‌ها را ابدی و پیوسته به دامن قیامت نشان می‌دادند، روحیه‌ی دین‌داری و دین‌پروری را در بین طبقات بالای جامعه متزلزل کرد. تسامح مغول باعث شده بود که شحنة‌ها در حوزه‌ای که بیشتر در آنجا برای اخذ مالیات آمده بودند با بی‌پروایی آن‌ها اعمال می‌کردند، مایه‌ی رواج بی‌قیدی در دین یا لاقل قدرت گرفتن عناصر می‌شد که در کار شریعت چندان سخت‌گیری و تعصب نداشتند. این طرز حکومت طبقات ثروتمند و مرفه را از آنچه به‌عنوان اخلاق دینی توصیه می‌شد روگردان می‌کرد و طبقات فقیر را هم فقر وادار می‌کرد تا از هرگونه وسواس اخلاقی فاصله پیدا کنند و مبالغات و محافظه‌کاری را کنار بگذارند. شحنة‌ی مغول به جمع‌آوری مالیات می‌اندیشید و به استقرار امنیت و توسعه‌ی صلح البته اهمیت بسیار نمی‌داد. لاجرم رهایی از قید اخلاق تدریجاً شعار اهل عصر شد و قدرت شحنة هم در حدی نبود که ناامنی ناشی از این هرج و مرج اخلاقی را تحت نظارت درآورد. مالیات بازار حتی وقتی دزد و شبگرد هر دو بر آن دستبرد می‌زدند از جانب عمال شحنة بی‌کم و کاست و به هرگونه که بود وصول می‌شد. این وضع شهر را از مفلسان، گدایان، ولگردان و بیکاران پر می‌کرد و جاده را معروض تاخت و ناز راهزنان و راهداران می‌ساخت. حاصل مزید فقر عام، مزید عواید بازرگانان و افزونی فاصله بین فقیران و توانگران بود و دستگاه شحنة هم برای دفع این راهزنان یا علاقه‌ای نداشت و یا اینکه خود سهمی از آن‌ها می‌گرفت. در دوره‌ای که فارس در دست شحنگان مغول یا اجاره‌داران مالیات بود، اوضاع مالی غالباً مغشوش بود. مالکان که حتی در عهد اتابک سعد غالباً مصادره می‌شدند در این دوره تحت فشار بیشتر بودند. کارگزاران دیوانی وضعی متزلزل داشتند. غالباً مصادره، توقیف و تهدید می‌شدند و سعدی از سال‌ها پیش در همان دوران اتابک سعد بارها دوستان خود را از عمل دیوان تحذیر می‌کرد و پیداست که این وضع در دوران اتابک سعد هم وجود داشت. سعدی کاملاً تحت تأثیر این فضا است و در ذیل یک چنین گفتمان‌ها و روابطی از قدرت زندگی می‌کند. در این دوره به‌واسطه‌ی این مشکلات عظیم و سخت و خشونت‌بار یک افسردگی عمیقی در ذهن و ضمیر جامعه و به‌خصوص اهل دانش و فضل به وجود آمده بود.

سعدی در ذیل و شبکه‌ای از این گفتمان‌ها پیدا می‌شود و آثارش از این گفتمان‌های غالب تأثیر می‌پذیرد. آن‌چنان‌که امثال فیلسوفان امروز ازجمله فوکو گفته‌اند که ما در یک شبکه نامرئی و پیچیده‌ای از گفتمان قدرت زندگی می‌کنیم و ما نمی‌نویسیم بلکه نویسانده می‌شویم.

در این دوران در الهیات و تئولوژی گفتمان قهر و غلبه و جبر و یک نوع الهیات جبارانه را مشاهده می‌کنیم که وارد تخیل مضطرب بسیاری از مردم آن دوره شده که مردم را معلوم نیست به عقوبت چه گناهی مجازات می‌کنند. اگر جنگ‌های عقیدتی را نیز که میان فرق فقهی، کلامی، فلسفی، عرفانی بود را نیز به موارد قبل اضافه کنیم که جنگ ۷۲ ملت واقعی را رقم‌زده بود و بازار تکفیر و خصومت و دشمنی رونق داشت بهتر درک می‌کنیم که سعدی در چه دوره و شرایط سخت به دنیا آمده و زیست کرده است به‌طور کلی در خرده نظام‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در عصر سعدی ما با انواع ناهنجاری‌ها یا بی‌نظمی‌ها و بحران‌هایی مواجه هستیم که بدین قرار هست:

از نظر خرده نظام اقتصادی مشخصه‌ی عمده‌ی عصر سعدی تخریب سرمایه‌ی اقتصادی است که با خود انواع ناهنجاری‌هایی از جمله: تخریب اموال، دزدی و غارت، رشوه‌خواری و اختلاس، بی‌احترامی به مالکیت خصوصی، عدم سرمایه‌گذاری کافی در تولید و بازسازی منابع تولیدی باشد. از نظر خرده نظام سیاسی مشخصه‌ی عمده‌ی عصر سعدی تخریب سرمایه‌ی سیاسی است که با خود انواع ناهنجاری‌هایی از جمله: نیرنگ و تقلب سیاسی، بی‌عدالتی، تزویر و ریاکاری، خشونت و استبداد، ناپایداری حکام، توطئه و خیانت هست. از نظر خرده نظام اجتماعی مشخصه‌ی عمده‌ی عصر سعدی تخریب سرمایه‌ی اجتماعی است که با خود انواع ناهنجاری‌هایی از جمله: بی‌اعتمادی، تبعیض قومی و جنسیتی، دروغ، انزوا و از بین رفتن سازمان اجتماعی، به‌هم‌ریختگی مواضع و پایگاه‌ها، خاص‌گرایی و عدم‌گرایی به مشارکت اجتماعی هست. از نظر خرده نظام فرهنگی مشخصه‌ی عمده‌ی عصر سعدی تخریب سرمایه‌ی فرهنگی است که با خود انواع ناهنجاری‌هایی از جمله: بی‌هویتی، گرایش به هنجارهای قوم مهاجم و تظاهر به آن، تخریب زبان فارسی، تشنیت و فرقه‌گرایی مذهبی، بی‌اعتنایی به سنت‌ها و ارزش‌ها می‌باشد.

ب) راه درمان سعدی

کسانی مانند سعدی و بزرگان آن دوره که قائل به شورش و انقلاب و در دست گرفتن اسلحه برای مقابله با حکومت نبودند، راه‌حلی که پیشنهاد می‌کردند از منظر اخلاقی نگرستن به سیاست و نصیحت کردن پادشاهان و رعیت و اصلاح تدریجی فرهنگی بود که بر چند مبنا صورت می‌گرفت که از جمله آن‌ها فایده‌گرایی اخلاقی است که سعدی بدان قائل بود. یعنی در اخلاق توجه به نتیجه عملی خارجی رفتار مدنظر باشد. این دیدگاه بهترین نحله برای تنظیم مناسبات اخلاقی در حوزه سیاست است یعنی باید کاری را انجام داد که متضمن بیشترین فایده و کمترین ضرر برای اکثریت افراد جامعه باشد یا تولید بیشترین خوشبختی را به همراه داشته باشد. از میان چهار مکتب اخلاقی که در کتاب و مقالات فرهنگ اسلامی وجود دارد اخلاقی که سعدی در آثار خود به‌خصوص باب اول بوستان (در عدل و تدبیر و رای) و گلستان (در سیرت پادشاهان) و نصیحت الملوک خود پیشنهاد می‌کند اخلاق مصلحت‌اندیشانه را بهتر و بیشتر می‌بینیم. در این اخلاق تمام سخن بر سر این است که یک سلسله مطلوب‌های اجتماعی وجود دارد که برای

رسیدن به آن‌ها باید روش خاصی را در پیش گرفت که عقلانی باشد. این نوع اخلاق بافهم عرفی ما سازگار است و یک اخلاق پا در زمین است که ریشه و نگاه در واقعیت‌های جامعه دارد. سعدی که به دنبال تنظیم مناسبات اخلاقی در حوزه سیاست است از اخلاق نتیجه‌گرایی بهره می‌برد که بیشتر ثمربخش است چراکه تأکید بر فضائل اخلاقی در این حوزه زیاد دستگیری نمی‌کند. بر این اساس تنظیم روابط سیاسی حاکمان و محکومان عموماً باید مبتنی بر آثار و نتایج مترتب بر افعال باشد. باید گفت که فایده‌گرایی فارغ از اینکه مبتنی بر قاعده و عمل باشد اساساً بهترین نحله برای تنظیم مناسبات اخلاقی حوزه سیاست است. یعنی باید کاری را انجام داد که متضمن تولید بیشترین فایده و کمترین ضرر برای اکثریت افراد جامعه باشد یا تولید بیشترین خوشبختی را به همراه داشته باشد. خوشبختی نیز در این معنا همان لذت کاملاً ملموس برای اکثریت کنشگران و مردم یک جامعه است. اصل فایده مناسب‌ترین اصل در این میان است. مفهوم فایده در این بحث حائز اهمیت است و عدالت هم در حوزه روابط سیاسی و اجتماعی باید با مدنظر قرار دادن این مفهوم بررسی شود.

در باب اول گلستان که در سیرت پادشاهان نام دارد سعدی داستانی دارد با این مطلع: «پادشاهی را شنیدم به کشتن اسیری اشارت کرد....» این داستان را باید در چارچوب و فضای استبدادی آن دوره دید و درباره آن قضاوت کرد. این نحله اخلاقی فایده‌گرایی است و به نتایج بیرونی عمل بیشتر التفات می‌شود و اینکه سعدی می‌گوید دروغ درجایی بهتر از راست گفتن است. روی سخن او به نزدیکان پادشاه است که دروغ شما زمانی که در آن نجات جان کسی را رقم می‌زند هیچ اشکالی ندارد و عین فضیلت اخلاقی است.

در باب نصیحت کردن که تنها سلاح و راه علاج و درمان این سیاست است سعدی در گلستان و بوستان برای اینکه سخنانش را از نظر قوت تأثیر موجه‌تر کند از چند اصل استفاده می‌کند که یکی از آن‌ها تکیه بر مسئله آخرت است. سعدی ازجمله شاعران بسیار آخرت‌اندیش و مرگ‌اندیش و عافیت‌اندیش بود لذا یکی از مبانی که نصیحت‌های خود را بر آن مبتنی می‌کرد قصه مرگ، در موعظه و نصیحتی که به پادشاهان و حاکمان می‌کرد. سعدی توجه آن‌ها را به این نکته معطوف می‌داشت که اولاً این سلطنت ماندنی نیست و پایان‌پذیر است و ثانیاً پادشاهان در روزی باید پاسخگوی رفتار خود باشند و حواسشان باشد که نزد چه کسی حاضر می‌شوند و به یاد روزی باشند که سلطان دیگری مطلق‌العنان است و آنان مانند رعیت اویند بنابراین اکنون همان‌گونه سلطانی و رعیتی کنید که انتظار دارید با شما انجام دهند و این چند صبح را مغتنم شمرده و کار نیکو کنید.

سعدی پس از بیان این نصایح انتظار نداشت که پادشاهان پادشاهی را کنار بگذارند و بروند درویش و صوفی شوند این مبتنی بر نگاه واقع‌بینانه و شناختن مزاج زندگی و طبیعت جامعه‌ای بود که او هم عصر و معاصر آن بود. این مسئله مهمی است که هرکسی عبادت خاص خود را دارد. عبادت یک حاکم نه لزوماً نمازخواندن بلکه عادلانه رفتار کردن با مردم است. حرف سعدی با پادشاهان این نبود که سیاست اصلاً فساد ذاتی دارد و آن را رها کنید او می‌گوید حالا

که به هر دلیلی بخت با شما یار شده و قدرت را تصاحب نموده‌اید به خاطر خدا و خلق خدا و توجه به آینده خودتان و همچنین اگر اهل تقوا هستید نوع عبادت خودتان را پیدا کنید و به همان عمل نمایید و به خلق خدمت و به عدالت رفتار کنید. سعدی از یک طرف به مردم توصیه می‌کرد که در ورود به قدرت قناعت بورزید و خیلی دنبال قدرت نروید و از طرف دیگر حاکمان را به عدالت توصیه می‌کرد.

در دورانی که تئوری‌های جایگزین برای نظام موجود سیاسی وجود نداشت شورش و تغییر آن‌ها غیرعقلانی بود. از نظر سعدی نظام سلطنت یک نظام طبیعی است و یک پیش‌فرض قابل قبول. تغییر و انقلاب مخصوص دوران و حوادث تاریخی جدید است که فیلسوفانی همچون مارکس آمدند و گفتند که فلاسفه تاکنون آمدند و جهان را تفسیر کردند اکنون سخن بر سر تغییر آن است. تئوری امثال سعدی برای مهار این قدرت مطلقه و گسترده پادشاه این بود که اولاً سلطان عادل باشد و خودش یک مهار درونی داشته باشد که او را از قدرت بازدارد ثانیاً هم حکیمان و وزیرانی داشته باشد که او را نصیحت کنند که کار غیرعادلانه‌ای انجام ندهد. در آن دوره نهادی نبود که تأسیس شود و به صورت بیرونی در مقابل قدرت شاه ایستادگی کند.

سعدی در شیراز بود که حکایت برافتادن حکومت عباسیان را شنید و رنجور شد و در این باب هم به عربی و هم به فارسی سخن گفته است که نشان از تأثر او از این حادثه دارد ولی فلسفه‌ی او این بود که در مقابل کسی که زور زیاد دارد باید سکوت کرد. از اینجا فلسفه سیاسی و هم مشی اجتماعی او را می‌توان مشاهده کرد. سعدی از وقایع تاریخی مانند حمله مغول عبرت گرفته و نصیحت‌هایی به ما و سلاطین و حاکمان می‌کند که با دشمنان و بیگانگان چگونه رفتار کرده و امنیت را در صدر همه‌ی خواسته‌ها و مصالح رعیت قرار دهیم.

اینکه تدبیر در مقابل دشمنان باید نشان داد از یک طرف و در مقابل مردم و رعیت هم عدالت ورزیدن از طرف دیگر لب سخن سعدی در بوستان و گلستان است. کسانی مثل سعدی با جهان‌دیدگی و پختگی‌شان به درستی دریافته بودند که راه امنیت و عدالت از شورش و انقلاب نمی‌گذرد بلکه مردم را باید به آرامش و صفا و انسانیت و شفقت دعوت کرد و پادشاهان را هم باید به عدالت دعوت کرد. در آن دوره هیچ تئوری دیگری برای حکومت غیر از سلطنت وجود نداشت. نه تئوری جمهوریت، پارلمانتاریسم، سوسیالیسم و نه لیبرالیسم بلکه همه از حکومت سلطنت را می‌فهمیدند و لذا مهم‌ترین کار این بود که سلاطین را به عدالت و رحمت و شفقت و دین ورزی و خداترسی دعوت کنند.

سعدی بارها به پادشاهان می‌گوید که اگر مردم در رفاه باشند به نفع خود شماست و شما نیز بهتر پادشاهی می‌کنید و گرنه اگر دل مردم با شما نباشد در سلطنت خود دوامی نخواهید یافت. سعدی به پادشاهان می‌گوید که به بازرگانی که به کشور تو می‌آیند حرمت بگذار و اموال و امنیت آن‌ها را حفظ کن. او تقریر می‌دارد که اگر می‌خواهی نام نیک داشته باشی دو طایفه را راضی نگه‌دارید: بازرگانان و فرستادگان. بنابراین به حاکمان نیز توصیه می‌کرد که

باکسانی که زورتان به آن‌ها نمی‌رسد ستیز نکنید. سعدی در دورانی این اندیشه را بیان می‌کرد که قصه توزیع قدرت مطرح نبود و از او هم انتظار نمی‌توان داشت که درس دموکراسی به حاکمان بدهد. او به حاکمان درس عدالت و قانون شرع که عمدتاً ظلم نکردن به رعیت بود می‌داد و از سویی توزیع عادلانه ثروت و عمل به قانون را نیز که از شرع برمی‌آمد را توصیه می‌کرد.

هم بوستان و هم گلستان سعدی به فصلی آغاز می‌شوند که یک نصیحت‌الملوک کلان است. در بوستان به اندرزهای انوشیروان و دیگر پادشاهان کهن گام می‌نهمیم و باب اول گلستان هم مجموعه‌ای از اندرزهاست خطاب به پادشاه و درباریان. سعدی در اغلب حکایاتش خود را با شخصیت‌های داستان یکی می‌داند و به مسائل بافاصله می‌نگرد. حتی خود را از امیران برتر می‌داند و چنانچه در باب‌های اول بوستان و گلستان آمده است مدام امیران را اندرز می‌دهد و به عدل‌گستری فرامی‌خواند در مقابل قدرت خود را مردی درویش می‌داند حتی مرتبه‌ای بالاتر از طبقه‌ی علمای مذهبی برای خود قائل است. این بلندمرتبه‌ی حاصل آزادی اوست که خود از خصال درویشی و استقلال درونی‌اش نشئت می‌گیرد. توشه‌ی نظری سعدی در رویارویی با پادشاه همان است که در مقام درویشی آموخته است او در آثارش به‌ندرت از کتابی نقل می‌آورد چون به تأثیر و نفوذ مکتب خودآگاه است. مکتبی که متکی به قدرت الهی است و او را فراتر از پادشاه و دور از حیطه‌ی سلطه‌ی او جا می‌دهد تا در اندرزگویی به سلطان هرگز هراسی به دل راه ندهد.

پند و اندرزهای سعدی تشکیل‌دهنده‌ی ذخیره‌ای غنی از عقل سلیم و نظام اخلاق عملی است که هر ایرانی برحسب حال خود از آن بهره می‌گیرد و متناسب با شرایط و موقعیت‌های متفاوت از آن سود می‌جوید. در سعدی ما از یک‌سو با مدارای حکیمانه‌ی انسان اجتماعی روبرو می‌شویم و از سوی دیگر حضور انسانی که به آداب رفتاری مشرف است. همین خصلت این جهانی سعدی است که او را مقبول طبع غربیان نیز کرده است.

یکی از نظریه‌های بنیادی که سعدی در آثارش از آن به‌عنوان راه‌حلی در مواجهه با وضع نامطلوب جامعه‌ی خود استفاده و بهره می‌گیرد در بحث و حوزه‌ی سیاست نظریه‌ی کم‌آزاری است که از فرهنگ خاص ایرانی و از تجارب ویژه‌ی ایرانیان برآمده است. کم‌آزاری عدالت و دادگری است و کم‌آزار عادل و دادگر است و ثانیاً اهل نرمی و ملایمت و ملاطفت است. کم‌آزاری بنیاد و جوهره‌ی اخلاق ایرانی و اساس حکمت عملی در نظر خردمندان است. هم اصل دین مغان کم‌آزاری است هم اصل آئین اسلام و سعدی در مقام فردوسی ثانی وارث میراث ادب و حکمت خراسان و نظام بخش و سامان دهنده‌ی زبان و ادب پارسی و حکمت ایرانی پس از حمله‌ی مغول چون دیگر اندیشمندان بزرگ ایران‌زمین به اصول فلسفه و به اساس اندیشه ایرانی و ازجمله به اصل کم‌آزاری توجهی خاص می‌کند و در طراحی آرمان‌شهر خود در بوستان این اصل اساسی را پیوسته پیش چشم دارد و همانند دیگر متفکران ایرانی آن را بنیاد فضائل

اخلاق به شمار می‌آورد. می‌توان عناوین ابواب ده‌گانه‌ی بوستان را نیز که هریک فضیلتی اخلاقی است با اصل کم‌آزاری پیوند داد ازجمله باب اول که در ارتباط باسیاست است یعنی در عدل و تدبیر و رأی که سعدی به دنبال تعدیل قدرت و تحقق عدالت است. توضیح آنکه لازمه‌ی مردم‌آزاری و آزار رساندن به دیگران اعمال قدرت و قدرت‌طلبی است و در نتیجه چشم بر نیکی فرو بستن در برابر لازمه کم‌آزاری تعدیل قدرت است و گرایش به عدالت و دادگری.

از آنجاکه همواره نقش حاکمان و حکومت‌گران در اصلاح جامعه، نقشی اساسی به شمار می‌آمده است، یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌ها در نظر طراحان آرمان‌شهر این پرسش بوده است که در آرمان‌شهر چه کسی باید حکومت کند؟ یا حاکم آرمان‌شهر باید چه صفاتی داشته باشد؟ تا بنا بر اصل ماهی از سر گنده گردد نی ز دم آرمان‌شهر چنان‌که باید سامان پذیرد. سعدی بدین اصل و بدین پرسش توجه جدی کرده است و کوشیده است آرمان‌شهر خود را و شخصیت حاکم مطلوب خود را که باید بر آرمان‌شهر حکم راند و عدالت گسترد بر اساس فرهنگ ایرانی و با تکیه بر تجارب نیک و بد پدرانمان اعم از شاهان و مردمان در سرزمین ایران طراحی کند. برای مثال با استفاده از ابیات بوستان و با عنایت به اصل کم‌آزاری بر کردارهای نیکی که حاکم آرمان‌شهر باید انجام دهد و بدین ترتیب رفاه مردم را تأمین کند می‌توان به این موارد اشاره کرد: مردم‌داری، نصب حاکمان خداترس بر مردم، مراعات بازرگانان و سیاحان و رسولان و شیوه انسانی اخلاقی.

یکی دیگر از راهکارهای سعدی در مواجهه با بحران سیاسی دوران خود استفاده از ظرفیت‌های عقل و خردگرایی به‌خصوص در باب اول بوستان و گلستان که مربوط به سیاست است هست. اهمیت عقل و عقل‌گرایی در اندیشه سعدی به‌گونه‌ای است که نخستین باب از بوستان خویش را با عنوان عدل و تدبیر و رأی به این امر اختصاص می‌دهد و به تحلیل کارکرد همگام آن با عدالت می‌پردازد که در حقیقت بنیاد اصلی بر یک اجتماع است و بدین ترتیب ضرورت تدبیر و خردورزی را در حکایات گوناگون و نتایج حاصل آن موردبررسی قرار می‌دهد.

گلستان سعدی نیز به جهت خاستگاه اجتماعی خاصی که دارد از قوانین ادب تعلیمی با منطق عقلانی بهره می‌جوید. سعدی در این اثر به بیان محاسن و معایب اجتماعی و اخلاقی بشر می‌پردازد و نیت خود را از امر جز اصلاح جامعه و امور زندگانی مردم نمی‌داند او بر آن است تا با ارائه راهکارهای عقلانی نظام اجتماعی امور کشورداری و انسان زیستی را به دیگران بیاموزد. این سخن بدان معنی است که سعدی در گلستان با معیار عقل‌گرایانه و خردورزانه به تبیین حوادث و رویدادها می‌پردازد و نتایج حاصل از عملکردها را با همین ترازوی عقل و خرد بهره می‌جوید و آن را به آنان یادآوری می‌کند.

تمامی پندها و راهکارهایی که سعدی در لابه‌لای حکایات بوستان بیان می‌کند خود برمدار خردورزی و اندیشه ورزی ظریف و دقیقی استوار است که برساخته‌ی ذهن عقل‌گرای اوست. حتی هنگامی که مسئله جنگ و دفاع از سرزمین می‌شود سعدی پادشاه را از نیرو و توان جنگی

جوانان پیل افکن شیر گیر و شمشیرزن نمی‌هراساند بلکه او را متوجه پیرانی می‌کند که از راه اندیشه فنون و راهکارهایی می‌یابند که به واسطه آن قادر به شکست حریف خویش‌اند. بنابراین سعدی در آثار خود به خصوص باب اول بوستان و گلستان که در ارتباط با سیاست است با تکیه بر عنصر عقل و خرد حکمت عملی و اخلاق فردی را به خواننده تعلیم می‌دهد و راه را به سوی زندگانی برتر رهنمون می‌کند.

کار سعدی نوعی نقادی ادیبانه و هوشمندانه از وضعیت جامعه ایرانی و نظام سیاسی هم‌عصر اوست. با محور قرار دادن مفهوم عدالت به مثابه مفهومی توأمان که هم به قلمرو اخلاق و هم به قلمرو سیاست تعلق دارد می‌توان به درکی از نسبت میان این دو حوزه در اندیشه سعدی دست یافت. سعدی روایت گر اخلاقیات است و بدون آنکه منظومه‌ای اخلاقی ایجاد کند در اخلاقیات جامعه دقت می‌کند از این منظر او فیلسوف اخلاق نیست که به چرایی نیک و بد اخلاق یا جستجوی منشأ آن بپردازد بلکه روایت گری است که در میان اجتماع می‌پوید و مضامین اخلاقی را چنان فضیلت‌های متداول و به همان معنایی که از پیش ساخته و پرداخته شده رهگیری می‌کند. البته هرکجا که لازم افتد در مقام حکیمی ناصح سعی در اخلاقی کردن محیط پیرامون خود به‌ویژه قلمرو سیاست دارد. این اقتضاء ناگزیر اخلاق در آثار او را با سیاست و قدرت متصل می‌کند. سیاست سعدی مانند اخلاق‌مداری او فارغ از تأملی عقلانی است که در فلسفه سیاسی مرسوم است. سعدی بی‌آنکه در دام نظریه‌پردازی در باب حکومت، قدرت و منشأ آن افتد سعی در توصیف و در مواردی اخلاقی کردن کردارهای سیاسی حکام دارد. مفهوم عدالت حلقه واسط میان اخلاق و سیاست نزد سعدی شیراز است. حکایت و روایت‌های سعدی از صبغه جامعه‌شناسی عدالت برخوردار است (نه متافیزیک اخلاق و سیاست).

اگر به باب‌های اول دو کتاب بوستان و گلستان دقت کنیم درمی‌یابیم که سعدی از موضع و جایگاه یک اندرزگو با اصحاب قدرت (اعم از شاه، وزیر، امیر، والی، و حکام محلی) مواجه می‌شود. سعدی نیک می‌داند که هیچ‌کس به اندازه حاکمان که در رأس هرم قدرت جامعه‌اند نمی‌توانند جامعه را به سمت آرامش و سعادت رهنمون سازند. حاکم کردن مرد خردمند و دانا (آن‌گونه که افلاطون و فارابی در پی آن بودند) ناظر بر آرمان‌گرایی و مستلزم تأسیس مدینه آرمانی و شهر آرمانی است در حال که سعدی سویه دیگر را در پیش می‌گیرد و پی عادل کردن حاکم است. آنچه سعدی می‌جوید حاکم عادل است نه عادل حاکم. البته او همچنین استقرار و اعمال و تعمیم آن به جامعه را تنها در دستان حاکم یا شاه امکان‌پذیر می‌داند. سعدی هم بوستان و هم گلستان را با اندرز به شاهان آغاز می‌کند و همین موضوع در کنار عناصر و ساختارهای درونی این دو کتاب آن‌ها را به نمونه نصیحت‌الملوک‌ها شبیه ساخته است. باب اول گلستان در سیرت پادشاهان و باب اول بوستان نیز که در عدل و تدبیر و رأی نام دارند چنانچه این دو باب را از متنی که در آن قرار دارند جدا کرده و به هم متصل سازیم خوانشی از آن به دست خواهد آمد که در فهم منطق درونی اندیشه سعدی در باب نسبت میان عدالت (اخلاق) و سیاست (قدرت\شاه) بسیار کارآمد است.

نیولداری و حامی پروری

محسن جلال پور

فعال بخش خصوصی پژوهشگر اقتصادی



احتمالاً مسعود پزشکیان در فاصله زمانی انتخابات تا تشکیل کابینه، با رفتارهای رقت‌انگیزی برای تقسیم پست‌های سیاسی و اقتصادی مواجه شده است. خودتان را جای رئیس‌جمهور جدید بگذارید که از صبح تا شب باید پاسخ افراد مختلفی را بدهد که سعی می‌کنند نوچه‌های سیاسی و اقتصادی خود را به دولت جدید تحمیل کنند. ما در دفتر آقای پزشکیان حضور نداریم اما می‌توانیم حدس بزنیم که حجم تلفن‌ها و قرار ملاقات برای گرفتن پست‌های سیاسی یا مدیریت‌های اقتصادی چقدر زیاد است.

باین‌وجود رئیس‌جمهور اخیراً گفته: «در دولت چهاردهم هیچ خیانتی بالاتر از سپردن کار به افراد کار نابلد نیست». این اظهارات نشان‌دهنده تمایل و علاقه ایشان به استخدام نیروهای متخصص در دولت چهاردهم است اما این علاقه و تمایل، بدون کنار کشیدن دولت از بنگاهداری، لزوماً منجر به اصلاح و بهبود نظام اداری نمی‌شود.

مسئله اصلی، سیطره دولت بر همه امور است. این سیطره به حدی است که تقریباً هیچ وزارتخانه‌ای نیست که بنگاه اقتصادی نداشته باشد. حتی وزارتخانه‌هایی نظیر آموزش و پرورش، دفاع و بهداشت و درمان هم به اشکال مختلف درگیر بنگاهداری هستند. البته مشخص است که وزرای اقتصادی تعداد بیشتری بنگاه در اختیار دارند. گردش مالی این بنگاه‌ها معمولاً قابل توجه است و به تبع آن، تعیین اعضای هیئت‌مدیره و مدیر برای این بنگاه‌ها، چالشی شیرین برای وزرای کابینه محسوب می‌شود. عزل و نصب‌ها هم قطعاً خالی از حاشیه نیست. چه آنکه احتمال دارد برای تنظیم روابط سیاسی، مدیری لایق جای خود را به نوچه‌های سیاسی بدهد و همین‌طور ممکن است نقل و انتقال منابع بنگاه‌ها از بانکی به بانک دیگر، جذابیت‌های گوناگون مالی و سیاسی داشته باشد. نتیجه این روش مدیریت، تهی شدن بنگاه‌ها از سرمایه‌های مادی و انسانی و غرق شدن بیشتر آن‌ها در باتلاق سوء مدیریت و ناکارآمدی است.

پس اینجا ما با دو پدیده مواجهیم؛ پدیده اول «تیول‌داری مدرن» است و پدیده دوم «حامی‌پروری و نوچه‌داری».

تیول‌داری نتیجه حامی‌پروری است و حامی‌پروری با تیول‌داری تقویت می‌شود و پایدار می‌ماند. ممکن است بگویید تیول‌داری یک روش قدیمی و منسوخ است که با شکل‌گیری دولت مدرن در کشور ما از بین رفته اما در سال‌های گذشته مصداق‌های واضحی از تیول‌داری در نظام اداری مشاهده شده که حاکی از احیای تیول‌داری به روش‌های جدیدتر است. اما سوال این است که تیول‌داری در قدیم چگونه کار می‌کرد و امروز به چه شکلی تغییر یافته است؟

درگذشته تیول‌داران افرادی موردعنایت شاهان بودند که از طرف شاه اختیار کامل منطقه یا سرزمینی را در دست می‌گرفتند. این تفویض به مفهوم واگذاری اختیار جان و مال رعایای این مناطق نیز بود. تیول‌داران در برابر لطف شاه می‌پذیرفتند بخشی از باج و خراج دریافتی خود را به دربار بپردازند. تیول‌داری در حال حاضر شکلی مدرن به خود گرفته و در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی گسترش پیدا کرده است. تیول‌داری سیاسی به وضعیتی گفته می‌شود که در آن، گروه اندکی قدرت را در دست دارند و معادلات سیاسی را تعیین می‌کنند. این افراد به خاطر نفع خود حاضر هستند به هزینه جامعه هر سیاستی را پیاده کنند. تیول‌داری اقتصادی نیز به وضعیتی گفته می‌شود که در آن، اقتصاد درگرو سیاستمداران و شرکای اقتصادی آن‌ها قرار گیرد و مدیران این بنگاه‌های دولتی که امتیاز مدیریت این بنگاه‌ها را از سوی سیاستمداران دریافت می‌کنند، تعهد و مسئولیتی برای حفظ سرمایه‌های مادی و انسانی بنگاه ندارند و حرف‌شنوی آن‌ها درباره ترکیب هیئت مدیره و مدیران زیرمجموعه و همچنین پروژه‌های مربوطه، به معیار اصلی فعالیت‌هایشان تبدیل می‌شود. حامی‌پروری هم به معنی امتیازدهی به خواص و مقربین برای حفظ یا گسترش قدرت است که در حکومت‌های سلطانی در بالاترین حد ممکن قرار داشته و در ساختارهای مبتنی بر رأی نیز شکل و شمایل جدیدی پیدا کرده است. پدیده‌ای که به‌طور مشخص با کشف نفت به توزیع رانت از سوی حکومت به قصد خرید رضایت در ازای نادیده گرفتن برخی حقوق شهروندی و در مواردی حاکمیت قانون تبدیل شد.

به طور خلاصه می‌توان گفت؛ سیاستمداران بنگاه‌ها را به شکل تیول خود می‌بینند و مدیریت آن را به شرکای سیاسی یا اقتصادی خود می‌بخشند. مدیری که این‌گونه روی کار آمده، از فرصت کوتاه حضور در دولت بیشترین بهره را می‌برد و به سازمان‌های زیرمجموعه‌اش به مثابه فرصتی برای به‌دست آوردن رانت می‌نگرد و همین‌طور یک بازیگر اقتصادی هم به جای اینکه برای کسب منافع بیشتر تلاش کند، با نیروی سیاسی و حلقه قدرت متحد می‌شود تا از این طریق رانت به‌دست آورد. در چنین فضایی هیچ کس راضی به اصلاح ساختار اقتصاد نیست و ذی‌نفعان حامی‌پرور نمی‌گذارند دولت حتی یک گام مثبت برای گذار از شرایط موجود بردارد.

منبع: <https://t.me/mohsenjalalpour/1573>

سلطه تلویزیون و ویژه برنامه های انتخابات

سید عباس حسینی

پی‌یر بوردیو جامعه شناس منتقد و شهیر فرانسوی - که حرف هایی شنیدنی به خصوص برای جامعه ایرانی دارد- در کتاب «درباره تلویزیون و سلطه ژورنالیسم» در مقام یک سوژه منتقد، ریزبین و آزاد به نقد سلطه پنهان رسانه - به تعبیر او تلویزیون - می پردازد و به این جمله پاسخ می دهد که «آیا باید یک جامعه شناس یا اندیشمند در تلویزیون حاضر شود یا خیر؟». وی چند مسئله بسیار ساده اما مهم را پیش می کشد که همه آن ها از بین برنده آزادی و قرار دادن رسانه در مقام یک سلطه گر است که هم سانسور می کند، هم پنهان می کند، هم مباحثی دروغین را به شکلی حقیقی نشان می دهد و هم آنکه در نهایت آنچه که او خواسته است رقم می خورد و نه چیزی که مهمان برنامه در طلب آن بوده است.

این مسائل برای برنامه های گفتگومحور تلویزیون از دید بودیو شامل: محدود بودن زمان سخن گفتن؛ تحمیلی بودن موضوع سخن؛ وجود یک مجری یا کارشناس که به نام اخلاق، آداب، رسوم، عدالت یا احترام به مخاطب، فرد مدعو را مکررا به نظم می خواند، عدم تسلط بر هیچ چیز توسط مدعو و سلطه تام تلویزیون بر او و موضوع.

بوردیو این تحلیل و تبیین جامعه شناختی از تلویزیون (رسانه) را در دهه ۹۰ میلادی و برای جامعه فرانسه شرح داده است. اما این مسئله ای فرافرانسوی و اساسا در ذات رسانه در سراسر جهان از جمله ایران است. نگاهی به برنامه های جورواجور و رنگانگ گفت و گو محور صدا و سیما از مصادیق درک سخن بوردیو است و این مسائل آنجا شدیدتر رخ نمایی می کند که مهمان برنامه اساسا منتقد و یا خارج از گفتمان مورد علاقه تلویزیون باشد. مطابق با دیدگاه بوردیو، تلویزیون یا رسانه در مقام یک سلطه گر با ادبیاتی فاخر و محترمانه چون عدالت، نظم، احترام به مخاطب، نبود زمان و مواردی از این دست بر روح، روان و فکر مهمان چیره می شود و او را مودبانه، سانسور و پنهان می سازد. مطابق با اندیشه ژولیا کریستوا این مسئله را می توان این گونه به تحلیل نشست که اگر کارشناس نارضایتی خود را به هر گونه اعلام دارد، یا مخاطبین، تلویزیون را سرزنش کنند، رسانه سربلند از آن است و سخن بر می آورد که «ما به منتقدین و کارشناسان مخالف اجازه سخن گفتن دادیم اما او

نتوانست از فرصت داده شده نهایت بهره را ببرد و سخن خود را مطابق با قواعد و قوانین پیش ببرد» (امرنامدین). اما در مقابل امرنشانه ای برای مدعو یا کارشناس یا حامیان او، تمسک به همان مسائل است؛ یعنی سلطه تلویزیون و راهبرد سانسور و حذف پنهان که خروجی خود را بتواند از آن برداشت نماید.

ویژه برنامه های صدا و سیما برای انتخابات های ریاست جمهوری از جمله میزگردها، گفت وگوها و مناظره ها کاملاً در این سطح قابل بررسی است. زمان بسیار کم پاسخگویی در برابر انبوه پرسش ها که پیاپی و بی وقته طرح می شود یکی از مصادیق است. تلویزیون سرش را با افتخار بالا می گیرد که: «ما برای انتخابات بسیار برنامه تدارک دیدیم و پرسش هایی که دغدغه عموم مردم است را از زبان مردم و یا کارشناسان مختلف با نگرش های گوناگون طرح کردیم و با یک ساز و کار عادلانه نامزدها را دعوت نمودیم». اما در این مسیر، کمبود بسیار وقت و نیز موضوعات تحمیلی به این معناست که نامزد انتخابات، سوژه منقاد تلویزیون است و باید در صحنه پردازی تلویزیون سخن بگوید. او هیچ اختیار عملی در این حوزه نداشته و ندارد. از این رو او مجبور است تا از وقتش استفاده نماید، پس مجبور است کلی گویی کند، و از آنجا که مجبور است پاسخ تهمت ها و یا سخنان خلاف واقع احتمالی را نیز بدهد چون زمان ندارد یا پاسخ نمی دهد؛ که در این صورت با این گزاره روبرو می شود که «فرصت دادیم اما حرفی برای گفتن نداشت»؛ یا باید فشرده چیزی را بگوید که در این صورت حق مطلب ادا نمی شود و بر حجم پرسش ها و موضع گیری ها اضافه می شود و یا مجبور است تا عصبی شود و پرخاش نماید که خود گزاره هایی متناسب با آن را ایجاد می کند.

در مناظره های میان نامزدها این وضع حادثر است. قواعدی تحت لوای عدالت و انضباط گذاشته می شود، اما این در واقع تحت لوای مدیریت کردن نامزها در جهت مطلوب است. در مناظرات انتخابات چهاردهم نامزدها باید در ۴ دقیقه به تعداد بسیار زیاد پرسش تخصصی پاسخ دهند. پس نمی توانند و تنها راهبردها در جهت مدیریت صحنه آن است که هر چیز که به ذهنشان می رسد بگویند و در نهایت نیز با این روبرو شوند که: «متأسفانه نامزدها هیچ کدام برنامه ای نداشتند و کلی گویی کردند و هیچ کدام به پرسش های کاملاً تخصصی پاسخ ندادند». مسئله زمان آن قدر در سلطه تلویزیون اهمیت دارد که در مناظرات انتخابات سیزدهم با مسئله قطع میکروفون روبرو بودیم و در مناظرات انتخابات چهاردهم با ذخیره نشدن زمان در صورت کمتر سخن گفتن و کم شدن زمان در صورت بیشتر سخن گفتن روبرو هستیم، تسلیم محض نامزدها به عنوان سوژه ای که باید هر چه تلویزیون می گوید را بپذیرد خواه عادلانه و روا باشد و خواه ناعادلانه و ناروا. صحنه پردازی تلویزیون هر چه باشد، امرنشانه ای آن به تعبیر کریستوا این است که تلویزیون نه ابزار آگاهی بخشی،

بلکه ابزار اعمال سلطه و قدرت است و در این میان آگاهی بخشی محلی از اعراب ندارد. و در مقام پاسخ به این، با این توجیه روبرو می شویم که تلویزیون وقت گذاشت و هزینه کرد اما نامزدها خوش ندرخشیدند. در واقع مدت زمانی که نامزدها در تلویزیون هستند تمام و کمال در اختیار آن قدرت و اسیر آن صحنه پردازی اند و هرگز نمی توانند «خود واقعی» خود را نشان دهند. در این میان اما سویه ملاحظات مخاطبین از عدم آگاهی بخشی برنامه به سمت نامزدها می رود و تلویزیون خود را سربلند این ماجرا می بیند در حالی که صحنه پردازی و نظام سلطه گری رسانه، خواسته یا ناخواسته عدم آگاهی بخشی را در دستور کار دارد.

به این ترتیب آنچه که در برنامه های صدا و سیما برای انتخابات چهاردهم ریاست جمهوری به ویژه مناظره های تلویزیونی را که می بینیم، در می یابیم که این برنامه ها جدای از این که برای مخاطبین هیچ جذابیت محتوایی ندارد، اساسا خالی از معنا و آگاهی بخشی است و این نه تنها موجب افزایش مشارکت و یا انتخاب صحیح مردم نمی شود، بلکه احتمالا کاهش مشارکت، عدم ترغیب قشر خاکستری و در مرتبه ای موجب موضع گیری هیجانی و یا تقابلی از سوی شهروندان در انتخابات را در پی خواهد داشت.